

C-451

Vol. 2

مرکز میکروفیلم نور - ایران و هند
 این کتاب در مرکز میکروفیلم نور
 آفت زردانی، مرمت و تجلید گردید
 ۱۳۵۶/۱۰/۰۶ محاسبه و چاپ

مگر بعد از حلال مال ملک شود یعنی از نقاب حلال ملک نصف مثل ابریس و غیره
از زکوة بحال جائز و در صورت ملک شدن ~~مال~~ ملک منقطع از زکوة و باقی میشود
بمالک صاحب اگر ادائی زکوة آن غایب پیش از حلال مال ابریس این جائز است
زیرا او ادا نموده است بعد از وجود مال و وجوب زکوة در عبارت است از نقاب ابریس
چنانچه خواهد شد بعد از ادای واجب بعد از وجود مال و وجوب آن جائز است چنانچه اگر کفار
و غیر محرم بعد از آنکه مجموع کرده باشند عید را و هنوز آن عید زنده است و همین مسئله است
مالک است ~~مالک~~ اگر مالک پیش از حلال مال زکوة جنب مال ادا
نماید یا زکوة جنب نقاب ادا نماید ابریس این جائز است زیرا که نقاب اولی اصل است و در
سببیت وجوب زکوة و زاید بر آن بمنزله تابع است و در مسئله اختلاف زفریح و ملل
اعلم ما فی ذلک

زکوة احوال حول طلوع نفقة و غيره وان مشتمل است بر سه فصل در حد اول در باب
زکوة نفقة مسلم و در کمتر از دو عدد درم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است
که هر کس از پنج اوقیه زکوة نیست و باید دانست که اوقیه چهل درم است سلسله کتاب
زکوة و نفقة دو عدد درم است عاقل اگر شخصی هفت دو عدد درم باشد و حلال حول شود ببالا
فصل زکوة آن پنج درم واجب می شود زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که هر کس از هر چه
در نیم پنج درم را واریز کند یا بفقیری بدهد یا به غنای او بدهد یا به غنای او بدهد یا به غنای او بدهد
در نیم پس در آن زکوة نیست و اگر کسی درم رسد و درگاه چهل درم رسد و در آن یک درم

واجب میگردد بر مال در هر جمل در هر یک درهم واجب میگردد و در کمتر از آن واجب میگردد
 نیست و این نیز از الی جنس است و ما پس از آن گفته اند در هر قدر که زیاد باشد
 بر دو حد در هر یک زکوة الزکوة نیست و این قولی شافعی است بجهت آنکه خبر
 مسلم و حدیث یحیی بن زینب است از آنکه زیاد شود بر دو حد در هر یک پس زکوة آن محکم است
 آن است و بجهت آنکه وجوب زکوة بر آن سال برای شکر نعمت مال است و لیکن در
 ایندا شرط نموده شد است که مال بعد از تقاضا باشد تا ملک مال غنی گردد و مسوولی
 پس باید که در هر دو حد نیز از آن زیاد شود و تقاضا تا آنکه به تقاضا و بر زکوة آن محکم است
 آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه آن غنویت است و این مقتضای
 قبایح است و لیکن آن غنویت بجهت آنکه اگر در آن محال زکوة واجب گردد و این
 شود و در هر یک باید شقیص یعنی اجاب جزوی از اجزای شئی است که آن شئی مشترک
 گردد و میان آن شئی آن جزو میان مالک شئی و دلیل الی جنس است و لیکن این است که بجهت
 فرمود است بخلاف آن که کسور جزوی بگیرد و نیز فرمود است در حدیث طبرانی
 کمتر از جمل در هر یک زکوة نیست و در این است که در واجب گردانیدن زکوة در کسور و
 ملکیت بجهت آنکه اطلاع بر آن متعذر است و هیچ در شرع موقوف است مستند بر ملک
 تقاضا نیست و در هر یک است پس معتبر در آن و در آن است و آن این است که در
 در هر یک از این شئی نیست متعال باشد و نیز در این است و در آن است و در آن است
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

نقشه اول در بیان نحوه و حکم نوره در آن جاری است که هر چیزی از غش در آن باشد و در هر یک
غش در آن غالب باشد پس آن نوره شمرده نمی شود و در آن حکم شمع و در وقت است و قیمت
آن معتبر نیست حتی اگر قیمت آن نقد و حساب باشد زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه قیمت
تجارت در آن باشد چنانچه این شرط معتبر است در جمیع انواع شمع و وقت مگر در صورتیکه در
معمول حساب نوره باشد پس درین مقام قیمت تجارت در آن شرط نیست و نه اعتبار نموده
میشود و قیمت آن چه در عین نوره نیست تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسکون این است
که در هم از غش قلیل خالی نمی باشد زیرا که نوره خالص قابل خرید نیست چه آن نقش پذیر شود
مگر وقتیکه چیزی را در آن غش باشد و از غش کثیر خالی بماند باشد پس اعتبار نموده شدند غلبه
اعین اگر نوره غالب باشد نوره است و اگر غش غالب باشد نوره نیست و غلبه عبارت است
از آنکه زیاده از نصف باشد چه حقیقت غلبه نیست و اندک است

در بیان از کوة طلده در کمتر از بیست شغال طلده زکوة نیست چه حساب آن بر شغال

است و مذکوره در این کتاب شغال است و قند حلال حول شود بر آن بجهت حدیث در فصل

اولی که در حدیث و باید دانست که مراد از شغال همان شغال است که در هم بموزن نصف شغال

میشود و شغال بیست قیراط است و قیراط پنج جو مانه آنچه زیاده شود بر بیست شغال

پس در هر چه بر شغال از آن دو قیراط زکوة واجب می شود زیرا که زکوة واجب بر بیست شغال

و در قیراط بیست شغال است و در کمتر از چهار شغال که زیاده شود بر بیست شغال که در

بزرگترین طیف و نزدیکی طیف صاحبی است هر قدر که زیاده شود پس در آن زکوة محاسب است

واجب شود این بار آن است که اگر زکوة از ابی حنیفه صحیح است و اگر در بعضی از این
 نیز زکوة است چه در بعضی از این که در بعضی از ابی حنیفه صحیح است که قیمت و جاز
 ده دریم است و در بعضی از این که در بعضی از ابی حنیفه صحیح است که قیمت و جاز
 پس در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن کمتر از چهار مثقال طلا در هر یک از این است
 حدیث عربی حرم است زکوة را بر کسی که در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد
 زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مفروض که اگر از این میگوید و همچنین زکوة واجب است
 است در زهر طلا و نقره و ظروف طلای و نقره خواه مباح باشد استعمال آن چنانکه بیشتر
 نقره و غیره یا مباح نباشد و یا فحش است که در زهر و یا زنا زکوة واجب نیست و همچنین
 و اگر کمتر از نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن مانند باریچه و غیره
 دلیل علمای ما این است که سبب وجوب زکوة طایف نامی است و دلیل عام در طلا و نقره موجود
 است به غلبت طلا و نقره بر باریجه است و موضوع است برای آن و این دلیل عام است
 و معتبر برای وجوب زکوة و دلیل تمام است نه فقط آن بخلاف باریجه که برای باریجه است
 و اگر برای آن دلیل موجود نیست و الله اعلم بالصواب

نقره و طلا و زهر

فقیر و غنی و اولاد که موقوف است برای آنها از روی شایع و لیکن نیست نهادند در مال غیر طایفه
شد تا آنکه ششکه آن خراج برای نامرغوب شد و بعد از آن باید دانست که مخرج
کفایت است که قیمت آن بگوید که بقضا که نام باشد و حق فقر و ساقین اعین اگر قیمت کرده شود
بعد از بنفای فقره رسد و اگر قیمت کرده شود بر بنفای عاقلان رسد پس در صورت قیمت آن
که در آن باید کرد و اگر امر بر عکس شد قیمت آن باید داد و این یک روایت است از ابی حنیفه
رح و مخرج در سبوط طاعت است که مالک مختار است بر بنفای آن یا بر قیمت آن یا بر عین آن
طایفه و فقره مرد و غنی است و در اندازه نمودن قیمت اشیا مرد و غنی برابر است و از ابی یوسف
مرویت که قیمت متاع باید بحدی که غنی است آن را اعین از آنرا بدیم خریه باشد باید که قیمت آن
بدیم نماید و اگر بدینا خریه باشد قیمت آن بدینا نماید و این در صورتی است که آنرا بدیم و دینار
خریده باشد زیرا که آن در صورت این است که اگر خریه باشد آنرا بدیم و دینار
باید که قیمت کند آنرا بحدی که رواج آن غالب است و از مخرج روایت که در هر حال قیمت کند آنرا
بحدی که رواج آن غالب است چنانچه قیمت معصوم نموده میشود بحد غالب در هر حال
نصف کامل یا بعد دو اول سال دوم و در انتهای سال پس سبب نقض آن بدانتهای سال از کسای
نمی شود زیرا که اینها کمال آن بدانتهای سال شمار است و اما در ابتدای سال ضرورت است که صاحب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و مینه غنا تحقق نیابد و پس بدانتهای سال عمل زکوة
است که صاحب کامل موجود باشد و آدای زکوة واجب گردد و در انتهای سال عمل زکوة
این حالت است بخلاف هر یک که مالک شود و کمال صاحب در این عمل کامل باشد و زکوة

واجب دیگر در جهت انعام نفاسی الجهد و در سطر اولی اینجنس نیز که در برابر جود نفاسی
 و در آن بابتی نیست پس انفاق و وجوب زکوة باینکه باید در هر سال صدقه خرج شود
 قیمت متاع و خشت طلا و نفقه اینجنس اگر زرد مالک متاع باشد که قیمت آن صد درم است
 و صد درم باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درم ضم نموده میشود تا مجموع نفاسی گردود
 و زکوة آن واجب شود زیرا که وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
 در مروج برای تجارت است اگر چه جهت تجارت و در آن مختلف است باعتبار اینکه
 جهت تجارت و متاع از جانب عبادت و جهت تجارت در درم و وجوه از جانب
 شرع است و در هر دو صورت طلا با نفقه زیرا که هر دو یک صفت اند باعتبار قیمت و
 این بر دو اعتبار قیمت یک و وجوب زکوة اند و بعد از آن باید دانست که زکوة علی حقه
 طلا صدقه هم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحبین نیز باعتبار اجزا و این یک رویه است
 از برای حقیقت نیز و نخواهد اختلاف این است که اگر شخصی را صد درم نفقه و متاع طلا باشد که
 قیمت آن بعد از ضم برسد پس شخصی مذکور در کتب واجب شود زیرا که این جنس نیز نزد صاحبین
 و آن یکو مذکور طلا و نفقه معتبر مقدار آن است به قیمت آن بعد از زکوة و این نیز معتبر
 خود است نفقه در صورتیکه وزن آن کمتر از صد درم باشد و قیمت آن در صد درم یا زائد از آن
 باشد و این نیز یکو بر که هم یکی از طلا و نفقه بدو یک سبب محال است و محال است آنرا یکی شود
 باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس باعتبار قیمت هم نموده خواهد شد و الا علم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شود و اما اندک مال و کل مال بکسر نوزدها شمسلمانان را باید که از دین مال بکسرند
 این نقد را چنانچه ببرد و اگر معلوم شود که اینها از مسلمانان ~~بکسرند~~ بکسرند و اگر از غیر
 جمع نباید گرفتند است اگر نا اطمینان بود از مسلمانان وجهت آن زمانه چنانکه
 نیک نماید مسلمانان و بکسر نوزدها شمسلمانان را باید که جمع بکسرند از آنها چه مسلمانان شود
 سزاوارست که در صورت باشند بکار اخلاق مسئله از در بکسر نوزدها شمسلمانان
 و عاشره مکرر از دین ببرد و بعد از آن اگر بار دیگر بکسر نوزدها شمسلمانان ببرد و بعد از
 عشر ببرد و بعد از مودان حوالی بکسر است اگر سبب رفتن عشر بار بار و یک استعیال
 مال الذم به ایراد عینه مال باقی می ماند و حق رفتن آن نیست و عاشره را در ای محافل
 مال و بکسر است اندک مال اول باقی است در آن سال تا آنکه سال دیگر و بعد از
 آن سال و بعد از آن جدید و حق و حقوق به شود و براج و بکسر شده به شود و زیاده
 از یک سال اقامت نماید و در اسلام پس بعد از گذشتن سال و یک بار دیگر عشر رفتن باشد
 از وجه سبب استعیال مال لازم به آید و آنکه مذکور شد و رفتن سبب استعیال مذکور در
 نوشته باشد بعد از رفتن عشر و اگر بعد از رفتن عشر در حرج رود و بعد از آن مراجعت
 نماید و در اسلام پس در صورت بار دیگر عشر گرفته به شود از و اگر چه فرجه مذکور در روزیکه
 عشر و در حرجت همان روز در حرج رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید و در اسلام
 سبب استعیال این زیاده در صورت مراجعت نمود است و در اسلام سبب استعیال و
 نیز سبب استعیال مذکور که رفتن بعد از مراجعت از و در حرج استعیال مال لازم به آید و بعد از

[illegible]

اللفظ واکر مدال غریب الی جا نیست باشد چون مورد است مثلاً پس او را این خبر رسید
بر حال بنابر و خیر مذکور شد و بعد از آن باید دانست که اگر کسی را بخواهند از زمین
خسری برای کسی بکنند که یافته است از او و از آن محمود است تحت التمام
و دیگر از آن و بر آن مطلق نیست پس او را این مختص خواهد شد همچنین حکم است اگر بخواهد
آنرا در زمین مملوک خود مملوک او باشد یا مملوک غیر و این نزدایی بود غرض از مختص
آنست که آن مختصانی بسبب حران نیست و احراز نمود است آنرا مانند آن و نزد طرفینی
رج چهار خسری آن در کیست و است که مالک آن زمین گردد و اینست و در وقت اول
فتح آن و بار و اندر را مختص کرده و بگوید و وجه آن این است که در آن زمین اول دست او
رسیدست خصوص پس او بسبب آنست خواهد شد جزیر بر که در بعضی آن زمین است اگر چه در
او بر ظاهر آن رسیده است و آنچه اگر شخصی شمار کند می را که در شکم او در می است پس آن
شخص مالک آن در میشود اگر چه دست او بر ظاهر آن رسیده است و او نباید دانست که در آن زمین
حداست همچنین در اینجا نیز و بعد از آن باید دانست که در مختص که بگوید و بعد از زمین مذکور بر مال
و گویا نو ملک او بیرون نمی رود و میراثی که در زمین است که داده شد است بخلاف مملوک
چه آن که از اجزای زمین است پس بسبب فروختن زمین داخل میشود و در ملک شخصی می شود
و در آن است و باید دانست که در مختص مملوک نباشد که کدام است پس در صورت ظاهر
آنچه گفتار انداده میشود آن چهار خسری که را که سانی تر است مالک است در مورد مملوک
اینست آنچه که در اینست از آن مالک آن زمین که مملوک است و اگر مشتبه باشد ضعیف است و در مورد

[illegible]

حکایت از غنای خود و هر چه شد بخت و نصیب که غنای است بعد از اولی محل و زمان و شغل
بخت و نصیب و اولی برای غایت و غایت این همه غایت بود و دلیل واجب
در موضع و در وقت و در مکان و در هر چه شد و در وقت این بقولات هر چه شد
مراد از هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
ایضا و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
و این است که هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
از هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
کما یقاله ما شئنا می نمود و زمین و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
است و سبب و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
زیرا و این است که هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
می نماید و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
این چیز از هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
بنابینا از آن و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
است نه عین آن غایت و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد
میکنند و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد و هر چه شد

[illegible]

[illegible]

در شیخ از آنکه گفت نیز بنا بر این بی غیر علم از شبه خوردن علی بزوجه که در کتاب محفوظ ماند
و از شایع بی غیر علم جهت نظم ترا بهت بی غیر علم سخن نظم و راست آمد و غنی برابر آنها
بهت و در سخنانی که است پس شبه مذکور در حق او اعتبار بود و باید دانست که
لفظ نه از کتاب که در قرآن و در باب بیان معرفت زکوة مذکور است از آن طائب
و ادوات و این منقول است از بی غیر علم نه مجتبی الخاریس که در قرآن در باب مذکور
سند یونان مذکور است و تا نوعی از لغت است که در قرآن است که محل غایت
و تا و آن نحوه باشد برای اصلاح ذات البین و برای اطفای آتش فتنه میان و کرده
و باید دانست که در کس میان آنها باید بدلیل و تا حقیقت باشد از ذات البین مکتوبید
مسئله و در اد از لفظ نه سبیل الله که در قرآن مذکور است منقطع الفرات مراد است
ابی یوسف و باید دانست که منقطع الفرات آن مکتوبید که از میان غازیان بمقتور
بیشد و بسبب اسبابی برای رفع جهاد خواند و دلیل ابی یوسف و این است که از
لفظ نه سبیل الله منقطع الفرات متبادر است در حرف و متحد لغت در قرآن
منقطع الحاج است بجهت آنکه در این که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله
عروجی پس بی غیر علم فرمود که سوار کند بر آن شتر حاجبان را و منقطع الحاج را از منقطع
منقطع الفرات تمایز باید کرد و باید دانست که نزد علمای مالک و او نه شود نماز یکم غنی
باشد در برابر معرفت زکوة نیست در فقیران و باید دانست که مراد از آن سبیل الله
که مال او در وطن باشد و او در مکان دیگر است و در اینجا تمایز است

[illegible]

[illegible]

در مال طایف اول پس ملک او را در تمام بی سود مستعمله جایز نیست
مگر زکوة طایفه بیع و در هر مزرعه از اجزای آن باید از آن یک قسمت شود و آن
بخش نیز باید بده مذکور شود و در مال طایفه ~~مستعمله~~ و در بخش راجع به مذکور و در آن بده
یا که جایز نیست زیرا که بده مذکور نزدشان آزادند و آن مستعمله جایز نیست
زکوة و در آن بده ملک نیست زیرا که اگر ملک آن موقوفه شود بده مذکور پس آن بده ملک
خواهد بود و بگوید و خود به طور غنی است و ملک زکوة را و جایز نیست و بعضی جایز
نیست و در آن زکوة بفرزند غنی و نسبه فرزند مذکور تغییر است و در فرزند مذکور غنی شده
میشود و مال پدر بخله است اگر فرزند غنی بهر وضع باشد و او غنی نموده بی مورد مال پدر
و اگر چه نفقه او نیز بر پدر و بخله است و در غنی را و او را غنی نموده میشود
و مال شریک و بخله است و غنی بی مورد است و زکوة و در آن بیع تمام جایز نیست و در آن
بیع تمام و موقوفه است و باید بیع تمام بهر بنده الهی حرام را و انداخته و در غنی شایع از میان
و در آن و در غنی آن برای بنده و انداخته غنی بخش از آن نیست و در او و آن سال
در آن حدیث زکوة مال است پس این جایز نیست و بیع تمام را بخله است و در غنی از آن
و در غنی از آن بخله است که اسفندی فرموده و برای اسفندی فرموده و بگوید و بگوید
فان بعد از آن و در آن زکوة است بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است
بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است
بیع تمام و در آن بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است و در آن بخله است

انوار الہی

[illegible]

اینست که اگر کسی بخواهد از این حق نفی کند و بگوید که این حق
 فقیر است و فقیران را نیست و این حق را که اطلاق بر حال انزال که فقیه حجاج است
 است پس در احکام و احوال واجب است و عدم حکم است پس اینست که اگر کسی
 بدین شخص واحد تقدیر دهد و بگوید که این را از زکوة خود پس این ملوّه است و یکی جائز
 و دیگری مکلف است و اینست که در بعضی از غنای آن شخص مقابل ادای زکوة می شود
 پس لازم می آید که بگوید که دارد و در دلیل علیها اینست که غنای آن شخص افرادای زکوة
 است و صورت مذکوره پس غنای او و از ادای زکوة سخنی خوانده شد مقابل او ادای یک نگاه
 در صورت مذکوره حصول غنا نیست چنانکه اینست پس ملوّه خوانده شد و ملوّه خود را زکوة
 هنوز بزرگوار که از حلیه و عبا و زرقه الی عبار است و ...
 نزدیکی اینست که آن قدر زکوة داده شود و فقیر او در آن روز از سوال متعین گردد و سلسله
 نقل ملوّه از زکوة از شهری بشهری و بدینگونه است ملوّه باید که در شهر بشهر متعین گردد و
 ملوّه مختلف صورت معاد من در سانی مذکور شد و نیست که در آن رعایتی بجای است که از نقل
 کند برای اقربای خود یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری یا بیجا در صورت اولی ملوّه
 است و در صورت عدم زبان دفع عایت است و باید دانست که برای غیر اینها نقل کردن زکوة بشهر
 دیگر اگر چه در پیشه و فعل مذکوره ادای خود را بر وجه مذکوره ملوّه فقر اندازد و بعضی از اهل

(۱۴۱)

۱۴۲

و در بیان صدقه فطر سلسله مدقه فطر واجب است بر بیکان آزاد و بر یک ملک و بر یک بنده

[illegible]

[illegible]

برای این معنی است که قدر نظر افغانها را از جانب خود بسیار و موجب و بعضی نظایر است
است از آن است و قدر نظر افغانها را از جانب خود بسیار و موجب و بعضی نظایر است
از آنجا که از بدو و ام ولد و حوض و پراول و ...
نظر افغانها را از بدو و ام ولد و حوض و پراول و ...
و نیز که برای تجارت است و ادای آن نماید خواه و زکوة آن واجب است بر خواه و ...
قدر نظر رنده و کنیز و گران است و موجب زکوة آن بر خواه و ...
است و درگاه چینی و شاپس و بوب و دروکار و قدر خواه و در یک سال بخت مال و ...
نمی آید و نزد ملای ماحور و شاپس و بوب و دروکار و قدر خواه و در یک سال بخت مال و ...
درگاه چینی و شاپس و بوب و دروکار و قدر خواه و در یک سال بخت مال و ...
واجب شود و آن جایز نیست چه بجز معلوم از آن است که در وقت بخت بخت بخت بخت بخت
نظر واجب شد و بر هیچ یکی از دو خواه و زوجه و در دو خواه و زوجه و در دو خواه و زوجه
بجای و در بخت های مشترک بخت نظر واجب است بر هیچ یکی از دو خواه و زوجه و در دو خواه و زوجه
گفته اند و بخت بر یک بخت از دو خواه و قدر خواه و بخت و آن مقدار صواب و بخت و آن مقدار
چون یک بار و بخت بخت که از آن بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
در بخت بخت بر یک بخت از دو خواه و قدر خواه و بخت و آن مقدار صواب و بخت و آن مقدار
نزد الی و بخت بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
نزد الی و بخت بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

جمع نموده بشود و یک بنده از مضافی به شریک است پس نسبت بر دل آن پس صورت شکسته برای جمله
فردی که بنده را می رسد به نام بنده بر همان واجب است که مذهب فطری او را باید بپذیرد و مذهب
بنده مذهب خودی که بدین توارست ~~بنده را~~ و تقدیر نیست باینکه مسلمان باشد و غیر
اگر و حدیثی که امین علی آتش که بنده معلوم فرمود که مذهب فطری او را بپذیرد و بنده پیروی باشد از آن
بنده باید فطری و با مجوس و مجنت اگر سبب آن در صورتی نیست و خواجیه امیر و سبب
و اگر در شافعی و مکی و در صورت مذهب فطری واجب است بر هر چه در حدیث فطری بنده باشد بر خواجیه
بنده نگذاشته است آن را در وجه او کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجیه از مذهب فطری بنده فطری
نمی شود باید اتفاق مسلمانان از پیروند که بنده خود را با این طریقه بنده بدین از پیروند و شریک را در روز
عبد الفطری مذهب فطری بنده واجب است بر مسلمانان بنده از آن روز و مذهب فطری بنده
آن واجب است بر صاحب بنده و اگر بنده را واجب است مذهب فطری بنده و اگر بنده را واجب است
بنده که اگر آن است با بعضی و آن کسی در صورت بنده مذهب فطری بنده و وجه اولی شافعی است این است
مذهب فطری بنده اگر احکام مذهب است با مذهب فطری و دلیل علی ما این است که بنده مذهب فطری بنده اگر
صاحب بنده مذهب فطری بنده را با این بنده در حدیث مذهب فطری بنده و اگر بنده را واجب است مذهب فطری بنده
بنده را در مذهب فطری بنده از وقت مذهب فطری بنده و اگر بنده را واجب است مذهب فطری بنده
بنده را در مذهب فطری بنده از وقت مذهب فطری بنده و اگر بنده را واجب است مذهب فطری بنده
مال بنده باشد پس هر کوزه آن بنده مذهب فطری بنده و اگر بنده را واجب است مذهب فطری بنده
و در بیان مذهب فطری بنده و بیان وقت واجب و وقت ادای آن مذهب فطری بنده

کنند و این است و از موی خنک است و از خوار و بر این است
میکنند اگر در موی خنک است و این است و این است و این است
و از اول آنکه در موی خنک است و این است و این است و این است
از جمیع آنچه مذکور شد یک جامع است به جهت آنکه در موی خنک است و این است
اما آن در موی خنک است و این است و این است و این است و این است
و دلیل علمای ما بر اینست که در موی خنک است و این است و این است
از جمیع موی خنک است و این است و این است و این است و این است
این میگوید که موی خنک است و این است و این است و این است و این است
میدادند و این موی خنک است و این است و این است و این است و این است
خوار و موی خنک است و این است و این است و این است و این است
دلیل این میگوید که موی خنک است و این است و این است و این است و این است
از موی خنک است و این است و این است و این است و این است و این است
مانند جریست و این است و این است و این است و این است و این است
مانند جریست که از موی خنک است و این است و این است و این است و این است
چون در موی خنک است و این است و این است و این است و این است
و از موی خنک است و این است و این است و این است و این است
از موی خنک است و این است و این است و این است و این است و این است

و کثرت کفایت میکنند و همچنین در باره جوهری از چهار عنصریست که بخت اینها
بخت آدمی است که از بخت کند و جوهری شود بلکه غالباً بخت آدمی از بخت کند و جوهری
زیاده نباشد و باید دانست که در آن چهار عنصریست و بعضی صحیح است نیز باید
دانست که کفایت می کند از وی و از آن معتبر است بهر آنکه در اینست از ابی حنیفه
در آن مجموعیست که از وی مثل معتبر است ~~است~~ اما از کدم اولی است از
کدم دوم اولی است از وی و بهر آنکه در اینست از ابی حنیفه و بعضی مخالف گفته اند
بخت یک چیز از کدم زیاد دفع حاجت و از کدم و دفع حاجت می شود و بخت
کدم و در آن حاجت از کس خارج است و در وقت که بخواهند که بخواهند کدم
افضل است از آن و در زمانه است و اول کدم حد فطر یا ادا باشد و در وقت
و در آن اختلاف شافعی است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
بخت بر طلع راقی و ابو یوسف گفت است که در آنست که در آنست که در آنست
بخت از برای غیر مسلم فرمود است در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مردان استعمال می نمودند و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
طلوع فجر و زوال غروب یعنی شرط و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در وقت آن متعلق است بوقت غروب غروب در روز آخر رمضان و قاضی هلال

۱۱۶

۱

اختلاف است در اسلامانی که در ایام روزی است و نموده که در ایام شب و بعد از ظهر
پس صدقه فطر را در آن روز بپردازند و بعضی که خود نزد علمای بامقام و شایسته واجب
نمی شود و از امر و در شب مذکور می گذارند و یا از کینه و جودای شخصی پس صدقه فطر از آنها
واجب می شود و در شایع رای و نزد علمای بامقام می شود و دلیل شایع رای این است
که صدقه فطر بغير اقسام و تعلی دارد و آنچه افاضت صدقه مذکور به سوی فطر و لا می کنند
بر آن وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان و وقت فطرت و علمای دیگرند
که اقسام این افاضت بغير است و اقسام فطر روزی است و شب بعد از اتمام الفطر گفته
میشود و بعد از الفطر گفته می شود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد به روز عید الفطر
نه شبی است و بحال اینست که ادا نماید مردمان صدقه فطر را روز عید الفطر پیش
از آنکه توبه شوند یعنی عیدگاه برای نماز عید بجهت آنکه بنویسند و بگویند و بجهت آنکه
از یادای صدقه فطری آن است و اقوال البیاض از و الی مستثنی میشوند و بیای و بیعت
شوند نماز عید و این مقصود حاصل میشود و عود بیک صدقه فطر بخدمت از نماز عید لازم نموده
شود و از مقدم و ادا نماید صدقه فطر را از روز عید جائز است زیرا که ادای واجب بر آن
تحقق بر آن جائز است و آنچه ادای زکوة پیش از وصول و قبل از آنکه تحقق آنجا
نیز واجب و وقت صدقه فطر تحقق است و باید دانست که در بعضی از علمای صدقه فطر روز عید و قبل
از آنست بلکه تقدم آن بر روز عید بعد از تحقق است و اتفاقا بر اینست و پس صحیح است
از آنچه ادا کنند صدقه فطر را در روز عید پس بعد از آنکه شش روز عید صدقه فطر است و نموده

طهر نماید که بعد از آن سه روز و چهار شب در وضو و نماز و غیره است و این
 امر معقول است و اینچنین بعد از این که در روز بعد نیز بایستی می ماند پس فردا شب در بعد از گذشتن
 روز و بعد از گذشتن روز و اما در جمعه شب قرآن را سه قطعه بخواند و بعد از آن در این ایام هر روز
 در خارج از محض غرض و در جمعه روزی در آن سوره است و این بومانی و سایر کلمات
 بخواند که در این ایام بخواند و در هر روز و در جمعه شب کلماتی را بخواند که در این ایام در زمانه مورد نیاز
 و سلام است که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسافرت و بیماری و تحمل شغف و روزه نمی تواند بود و بگاه نیست و روزه نفل و روزه دیگر
بغیر از غیر صوم و روزه و غیره و اینهاست که حکم غیر صوم و روزه را بنا بر این خواهد بود و اینهاست که حکم
بغیر از اینهاست که مسافرت و روزه دیگر کند و واجب است چون روزه نذر مطلق باشد پس
روزه و بگوید همیشه و بگوید او روزه کرد و وقت دیگر را در امر بگذارد است زیرا که روزه
اندک و بگوید و بگوید با نفل و در روز رمضان بسیار و مسافرت و غیره است تا آن زمان که
بگوید و بگوید و در ستم دارد و در هر روزه است روزه نفل از مابقی صفت روزه و در روز
است در هر یک از اینهاست که روزه نفل صحیح میشود و از روزه رمضان بجا نشود
زیرا که بگاه او را در رمضان هر روزی از روزه نفل است و بجا نیست پس بگاه رمضان
در هر یک از اینهاست که نفل و روزه است و در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه
رمضان واقع میشود زیرا که او روزه نیست روزه نفل و در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه
بهر یک از اینهاست که روزه رمضان است و در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه
تسلی نیست چون روزه قضای رمضان و روزه نفل پس اینهاست که روزه نفل و روزه
و در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه است پس اینهاست که روزه نفل و روزه
مغروه شود و در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه است پس اینهاست که روزه نفل و روزه
روزه و امام مالک و غیره در روزه نفل نیز نیست از شب شرط میکند باینکه در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه
باینکه در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه است پس اینهاست که روزه نفل و روزه
باینکه در هر یک از اینهاست که روزه نفل و روزه است پس اینهاست که روزه نفل و روزه

[illegible]

[illegible]

باین طرز که نزدیک مایل نیست روزه رمضان و مایل نیست نه زده و نه یکروزه و این طرز
صورت است پس یکی از اینها در میان مایل نیست نه زده و نه یکروزه
روزه واجب است باین که که یکروزه و نه یکروزه و نه یکروزه و نه یکروزه
خوام داشت و اگر سبب مایل باشد پس غلام روزی که برین واجب است آنرا
خوام داشت و این طرز نیست زیرا که او را بر روزه نیست و نه مایل است و نه او
روزه است و این طرز نیست زیرا که او را بر روزه نیست و نه مایل است و نه او
رمضان او را میشود چو یا او را اصل نیست و نه روزه است و نه او را
سبب مایل است پس باین روزه واجب و یکروزه نمیشود زیرا که جهت آن سبب
روزه و مطلق نیست برای ادای آن لغایت نمیشود پس آن روزه نقل میشود و لیکن اگر
تکلیف از روزه آن با او واجب نمیشود چه او درین نقل بعد از شروع نکرده است بلکه
در آن بماند آن شروع کرده بود و باین روزه ادای واجب خواهد شد و در این طرز
روزه نماید و در روزه مایل و نه مایل و نه مایل و نه مایل و نه مایل و نه مایل
فروا اگر چه رمضان است روزه رمضان خوام داشت و اگر سبب مایل است روزه
نقل خوام داشت و این طرز نیست زیرا که او را بر روزه نیست و نه مایل است و نه او
نموده است پس وجه و بعد از این باید دانست که در روزه مایل
پس باین روزه روزه رمضان او را میشود چه و یا او را اصل نیست و نه روزه است
و اگر طاهر شود و یا سبب مایل است پس آن روزه نقل میشود چه روزه نقل میشود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این قضای شهرست که اگر شخصی جامع اندر مرده را یا جبار پاید را بکشد
لزم نمی آید از آن شود یا شود و خود شافعی را در ضرورت کفاره لازم می آید و اصل
معدنی بدانست که بکشد و کفاره می باشد که اگر کسی بکشد و اگر کسی بکشد
یا قتل یا زجر مالی جانب است بکشد یا شمس و در محل مشتی شود و مرده و پادشاه
محل مشتی نیست و بعد از آن باید دانست که چنانکه نزد عدلای مالک کفاره لازم می آید
بر مرد و بر زن لازم می آید بر زن نیز اگر زن بطبع و در عافیت ممکن نموده باشد و در محل شافعی
بر این است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا چه در کفاره متعلق است به طبع و جماع و قتل
بسیار جزای نیست که زنی محلی آن فعل است و قتل و کفاره بر زن نیز
لازم می آید و بدانست که الی این نماید و این مرد از جانب زن افکار و بر او ادا کند و مردان
تعمیل کفاره مال است نه روزه کفاره و این بنا بر آنست که غسل و سب و اجبه شود بر زن
بشرطی است آب و اجبه شود و دلیل عدلای مالک این است که بجهت صدم و مرده است هر که
افکار کند در روز رمضان پس لازم می شود و بر او نیز لازم می شود بر طهارت و غسل حدیثی است
است بر زن و مرد و دوم این است که سب و کفاره در صورت جماع جایز است
و عبارت است از سب و روزه نه غسل و زنی نزدیک روزه در جهانت مذکور و کفاره
تخل جاری نیست زیرا چه کفاره یا عبادت است یا عقوبت و در چندی از این مرد و تخل جاری
نیست مگر اگر شخصی بعد از نیت روزه روز رمضان را بشکند یا بی طهارت بخورد یا بخورد
چیزی از آن قسم غذا و آب پس بر او قضا و کفاره می آید و لازم می آید و شافعی می گویند است هر که

[illegible]

تزاراج کفار و بعضی غفلت است و برای توبه و بزرگداشت نماز و روزه و سایر اعمال
کفار و مشرک و مجوس و کورست و اوجیب و عیبت مذکور چندیست بر آن فرموده اند که اگر در
ماهی صییه میلی ازین سه چیز بدولت ترتیب نکند بر او چه عقیبت ~~باشد~~ و ترتیب است و برت
منه بر آنست ~~و~~ یعنی تا به روزه نبرد و بر او چه عقیبت مذکور آن نصیحت است که اگر شخصی
جماع کند و غیر قبل و در بر ویست ~~و~~ از آن روز پس روزه او می شکند و قضا آن بر او لازم می آید
لیست اندک جماعتی از ویافته شد است و کفار آن بر او لازم نمی آید زیرا چه جماعتی صورت وین
صورت یافته شد است ~~و~~ لیست لیست روزه غیر رمضان کفار لازم نمی آید زیرا چه لیست
روزه رمضان ایضا لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست
نمودن روزه می شکند و لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست
لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست
معنی افطار را لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست
مذکور کفار لازم نمی آید زیرا چه صورت اعلی اعتبار است از عیبت و در صورت
مذکوره یافته نمی شود ~~و~~ لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست لیست
و کوشش او پس درین بر دو صورت روزه می شکند زیرا چه درین بر دو صورت اعلی یافته نمی شود
نمونه از معنی بخلاف آنکه اگر در کوشش روزه و در میان در ایام رمضان است
میست که اگر شکم شخصی را می شکند و در وقت نماز می شکند یا بر او حاجتی نباشد که در جماعت
او بیکه نباشد و شخصی مذکور و آنکه آنرا است و در آنکه می شکند و در وقت نماز و در آنکه

[illegible]

خوش ملاکت باشد و خود باشد افکار و بر اجازت مستطاب است و باید که
بسیار از آن محرم نشود و در ملاکت مکتوب چون اندر و غیره روزی نه شکند و در
آن در جوش غریب و بعضی گفته اند و البته در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
باشد بعضی از اینها آن در جوش غریب و بعضی گفته اند و البته در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
می شکند اگر چه بسیار است و باید که خاندان که افکار شود و علی بنی برسد و باید
و البته در و باید که خاندان علی بنی روزی نه شکند خاندان آن کرده است و روزی نه
را بجهت اندوختن اشیاء و روزی نه است و جهت اندوختن اشیاء و جهت افکار است
باید و البته در خاندان علی بنی روزی نه است و جهت اندوختن اشیاء و جهت افکار است
مقام سواست و در خاندان و بعضی گفته اند و در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است
است اگر چه روزی نه است و در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است و جهت افکار است
را سر و چشم کشیدن و روشن بر بخت مایل و مفاصل نیست چه این نوع از ارتفاع
بسیار بدین نوع است و در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است و جهت افکار است
روز را شعور و به همزیستی و خالی از سر و چشم کشیدن و روشن بر بخت مایل و مفاصل نیست
و باید و البته در خاندان علی بنی روزی نه است و جهت اندوختن اشیاء و جهت افکار است
در بقعه زینت و همچنین روشن مایل و مفاصل نیست و جهت افکار است
بیشتر و روشن مایل و مفاصل نیست و جهت افکار است و در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است
در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است و جهت افکار است و در و باید که خاندان علی بنی روزی نه است

در این فصل از کتب معتبره و اخباریست که در این روزها
از راه جنت می رسد و در این روزها در این استغفار بسیار است
این حدیثیست که در این روزها در این استغفار بسیار است
و اگر در این روزها در این استغفار بسیار است
در این روزها در این استغفار بسیار است
مفید است در این روزها در این استغفار بسیار است
این بنا بر آنست که در این روزها در این استغفار بسیار است
و اگر در این روزها در این استغفار بسیار است
در این روزها در این استغفار بسیار است
مفید است در این روزها در این استغفار بسیار است
این بنا بر آنست که در این روزها در این استغفار بسیار است

[illegible]

[illegible]

تفعل و از آنکه مؤید است که آن حامل بایستد و نه صغیر را در سبب انداختن و اینست
ملاکست باشد و می آید از حق صغیر آنها پس چهار جایز نیست که بگوید بر این صغیر
آن از آن وقت قدرت آن نفای آن نماید و بر آنها که ~~ملاکست~~ می آید زیرا صاحبان اظهار
نموده اند سبب بجز این بر آن فدیة نذر لازم نیست و بنا بر این میگویند که در صورت خوف
ملاکست در حق و لغذیه بر آن لازم می آید و بنا بر این است اینها را فدیة صغیرت بر شیخ فایده قیاسی نموده
است و علامتی که میگوید در صورت فدیة صغیر فایده ملاکست قیاسی است و از آنکه کونه ملاکست
ملاکست فرزند و ملاکست فایده صغیرت بر این شیخ فایده را خوف ملاکست خود است و در حق
بر او واجب است و لغذیه بر او واجب است از آنجا که ملاکست سبب خوف نذر ملاکست
زن مذکور و ملاکست خوف ملاکست فرزند است و ملاکست بر او واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
مسئله شیخ فایده کونه و از شیخ فایده بر او واجب است و بر او که اطفال کند و بجهت بر او
نصف صاع کند یا یک صاع از جو و فرما بر او میگویند آن خدا نکر کفار و میگوید دلیل این سدا نیست
است چه خدا بخیالی و قرآن مجید فرمود است که ندب بر او واجب است بر کس که ملاکست بود و
نمیدارند - مسئله شیخ فایده بر او ای فدیة قادم خود بر او روزه داشتنی پس علم فدیة اول
باطل میکرد و روزه داشتن بر او واجب است شود و بر او واجب است بر او آن ملاکست
و ملاکست شد آن این است که او از اصل عاقل باشد و یا ملاکست که اگر در حق کونه
و ملاکست پس و بی او را لازم نیست که از او فدیة و بر او فدیة بر او واجب است
صاع کند یا یک صاع از جو و فرما بر او میگویند و بی این فدیة و اول از ملاکست و ملاکست

لازم نیست که همیشه در این باب و دلیل علی این است که شخصی مذکور در این فرقه عاجز نیست
 از ادای آن بر وجهی مانند شیخ فایز گشت و بعد از آن باید دانست که برای لازم شدن فدی
 بروی او همیشه شرط ~~آنست که~~ و علایم آن نزد شافعی و شرط نیست در این اختلاف است
 نیست و زکوة اینست مقصدی از زکوة بر او واجب است اگر پیش از ادای زکوة بمرد
 پیش از علایم او بی و بر لازم است که از جانب او زکوة قوا نماید بشرطیکه و همیشه کرد
 بار بعد از آن و نزد شافعی و بی کار بر باید که زکوة از جانب او ادای نماید و همیشه برای
 آن شرط نیست و دلیل شافعی این است که فدی بعد از زکوة حق علی است که در این باب
 جاری است مانند دینهای عباد و دلیل علی این است که ادای فدی بعد از ادای زکوة
 و عبادت است پس فرمودند که اگر اختیار بطلان بطلان و اختیار او بافته شد و خود را می تواند
 نماید بآن زیرا که جبری است نه اختیاری و بعد از آن باید دانست که همیشه مذکور است
 است در ابتدا و در وقت مال جاری نموده شود و باید دانست که نزد شافعی نماز مانند روز
 است و حکم فدی از روی استخوان و بر نماز بمنزله روز است و این جمیع است مسئله
 چنان نیست که علی بیت روزه دارد نماز ندارد از جانب او زیرا که بی علم از روزه است
 و از آن کسی که روزه ندارد و کسی نماز ندارد از جانب او مسئله از شیخ شافعی نماید
 بود روزه نقل با و از هر نقل و بعد از آن نماز ندارد از او پس بر او قضای آن لازم نیست و
 نمیکند که لازم نیست شخصی مذکور در روزه و نماز نقل او و در این جمیع است
 پس بر لازم نیست که در نماز یا شیخ نماید و دلیل علی این است که در نماز و نماز و نماز

فصل در بیان شروع و خاتمه وقت عبادت و عمل نیک پس اتمام باره برای محافظت و بقا
واجب است پس از وقت که باری را تمام رساند و تا قدر که عمل او در وقت باطل نگردد و باطل
عمل نیک منع است و در شروع و برپا نهادن باقی و اوست ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ آن قضا لازم خواهد
شد مسافر اگر در روزی که فعل مشروع نماید پس او را پیش از زوال غیر افطار کردن و غیر عذر
عاجز و باجم نیست بنابر کبر و استیجاب است اندوختن ابطال عمل نیک لازم نمی آید ولیکن باید دانست
که بسبب عذر و بر افطار کردن پیش از زوال باجم است و باید دانست که ضایقت عذر است
زیر اجم بنابر مسلم ضرورت و دفعی که بیکر واجب روزه فعل است و او را کیسه ضایقت نمود که
افطار کن و معنی آن است روز قضا آن است ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ اگر چه باجم کرد و یا کافر مسلمان شود و در روز
ماه رمضان پس باید که در باقی آن روز اساک نماید و چیزی نشکند روزه عمل مبارک و بر اجم
ادای معنی وقت بشاید روزه داران و بعد از افطار نماید و روزه مذکور پس بر اجم
آن لازم نمی آید زیرا که روزه داشتنی در آن وقت واجب نیست بر آنها و بعد از آن روزه در
روز دیگر باینکه روزه دارند زیرا که بسبب وجوب روزه و اجمیت آن هر دو متحقق می شود و اما
قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه آن روز در آن باجم یا پس از آن وقت
و نه قضای روزه های گذشته سوائی آن چه آنها بان مخاطب و مکلف نیستند بخلاف آنکه
شروع و تکمیل آن نمود در آخر وقت نماز پس بر اجمیت آن نماز واجب می شود زیرا که بسبب
اینکه ~~باید~~ ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ باجمی است و در صورت مذکور اجمیت نماند نزد آن اجزای یافته می شود
و بسبب ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ در رمضان جزو اول و از روز است و در صورت باجم شدن میسبب

سحر منتهی کادر روز رمضان الهیت انداز جزو اولی آن باشد پنج مغفود و از ابی برین
 رویت که در روز نهم از ماه رمضان در وقت پیش از روز اول پس در صورت برانها
 روزه آن روز لازم است اما در صورت وقت نیت رایانند و آنچه اول روز
 بعد ظاهر روایت است و در آن ایجاب در جریب روزه مغفود نیست چنانچه ادای
 آن مغفود نیست و در صورت مذکور است اما از الهیت و جریب است در اول افزودن و یکی
 تا به الهیت در صورت مذکور است تا شود پیش از وقت زوال جایز است او را که نیست روزه
 نفل نماید در آن روز و اگر کافران شود پس از وقت نیت زوال پس و بر جایز نیست که نیست
 روزه نفل نماید در آن روز زیرا که کافر الهیت روزه نفل نیز خوردن اول روز و
 الهیت روزه نفل بود ۵۰ اگر کسی فراموش باشد از این که در آن داخل شود در
 شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیست روزه نفل جایز است چرا که روزه نفل
 هرگاه در روزی در آن باشد و اگر فراموش باشد از این که در آن داخل شود در روز نفل
 بلکه اگر کسی پیش از وقت زوال در آن داخل شود در شهر خود واجب است بر او که نیت
 روزه در آن نماید زیرا که واجب است بر او که نیت روزه نفل نماید و اگر نیت زایل
 شود پیش از وقت نیت نیت است پس از آن که نیت نیت است در اول روز و در آن
 و بعد از آن سزاوارتر است از نیت نیت و اگر نیت نیت است پس در وقت نیت
 سزاوارتر است از نیت نیت و اگر نیت نیت است پس در وقت نیت و اگر نیت نیت
 و اگر نیت نیت است پس در وقت نیت و اگر نیت نیت است پس در وقت نیت

افطار رسالت در روزهای منتهی مدینه و در این شهر بود پس بپایان رسید
فغانم در آن روز که در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود
بجست آنکه ظاهر می باشد که شخصی مذکور نیست و در این شهر بود
بانت روزی یازده شد و پس هفت روز و در این شهر بود
آن روز پس هم در روزهای دیگر نیست باقی نماند است و اگر شخصی بپوشش خود در این شهر بود
از میان این فغانم و در تمام روزهای این شهر بود و در این شهر بود
که نسبت روزی در این شهر بود و تمام ملک را گفت است که در این شهر بود
که هر سوای این شهر و این شهر نیست زیرا که در تمام این شهر بود
مالک را چنانچه اختلاف یک نگاه نیست و این شهر بود و در این شهر بود
نیت علیجه فرودست در این شهر بود و در این شهر بود
روز فاضل می شود و زمانه که وقت روز نیست بخلاف اختلاف یک نگاه به آن شهر است
و بعد از آنکه میان اختلاف است و در تمام این شهر است و در این شهر است
است که اگر شخصی حالت اغما عین پیوسته در تمام ماه رمضان می شود پس او روزی
تمام رمضان فغانم و در این شهر است و در این شهر است
مگر در عقل او زایل می شود پس می ماند که در این شهر است و در این شهر است
که نسبت تمام روز او است و در این شهر است و در این شهر است
ماه و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

برادر واجب است چنانچه در صورت انجا واجب است بشو و فضای آن و دلیل علمای مایست
که موجب سقوط قضا نیست مگر در صورتیکه در تمام ماه ثابت می ماند عارضه مانع
لازم آید پس در واجب روزی که عارضه مانع لازم نمی آید و جنون و دیوانگی
در تمام ماه ثابت و برقرار می ماند پس در صورت سبب واجب گردانیدن فضای روزه
در همان بر اوج لازم می آید - ۱۹ - اگر دیوانه پیش از شروع در بعضی ايام رمضان بر واجب
میشود و او فضای روزهای گذشته و در وقت شروع مکرر کند که بر او ادای روزهای گذشته
واجب نیست لیسب عدم ایست پس فضای آن نیز بر او واجب نخواهد شد و وجوب قضا
در وجوب ادایست و این بدانکه مانند آن دیوانه نیست که در تمام ماه دیوانه باشد و دلیل
علمای ما این است که سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است و دلیل متحقق است
و در آن ایست مابین دارد که بر روز او چیزی واجب نشود و در وجوب کواشها و روزه
در دیوانه مذکور ظاهر است و آن این است که روزه ما بر موجب ظاهر و ظاهر که
حکم لازم نیاید در ادای آن بخلاف آنکه در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزه رمضان
در تمام ماه واجب آید و در وجوب روزه پس در فی او عارضه است تمام این
است که در تمام ماه دیوانه ماند و ایضا که جنون اصلی و جنون عارضی بر روزی
است در آنچه مذکور شد که در این ظاهر نیست که در تمام ماه دیوانه ماند و این
اصلی و عارضی فرق است زیرا که در تمام ماه جنون عارضی او در حکم سبب است پس
مکلف نیست بخلاف آنکه در تمام ماه جنون عارضی او در حکم سبب است پس مکلف است

گردد و او طالب است که در این روزها بعضی نمازین است مسئله اگر کسی در روزهای
اول نیست کند نه روزه نیست نه صوم نه است و نه است و نه است و
زفریح گفت نیست که او را بشود روزه او و نه های لازم نیست که او را بشود روزه
رمضان بدو نیست او را بشود در حق کسی که صحیح البول و قیام باشد زیرا چه اساک در روزه
رمضان واجب است بر او پس هر چه را یافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزه رمضان چنانچه
اگر چه کسی که تا رمضان فقیر بدو نیست روزه او را بشود روزه و دلیل علمای امام است
را که اگر در روز رمضان واجب است بطریق عبادت شود و عبادت نمی شود بدو نیست
نیست و مسلم بدو نیست تا رمضان فقیر را که بطریق آورد است الی را زفریح پس در این نیست
روزه یافته میشود و جهت آنکه هر بدو نیست فقر را تصدق است پس نیست به معنی نیست
تصدق نیست به اعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب الزکوة نه شده است و المسلمون
بشخص حرامه و رمضان بوقت شب نیست روزه نکود حقی که صبح کنند و بدو نیست
پس بر او کفار لازم نمی آید و نه ای فقیر و غلام و کنه است که بر او کفار لازم نیست
زیرا جز او روزه رمضان فقیر نیست او را بشود و حاجت بر می یکنند که نفس نکند
خورده باشد پیش از وقت زوال کفار لازم شود و نه ای فقیر و غلام و کنه است
نوروز بود و آن وقت که فقیر و غلام و کنه است که بر او کفار لازم نیست
ای فقیر و غلام و کنه است که بر او کفار لازم نیست و نه ای فقیر و غلام و کنه است
و نه ای فقیر و غلام و کنه است که بر او کفار لازم نیست و نه ای فقیر و غلام و کنه است

[illegible]

نظامی مضمون نیست بمثل آن چنانکه در حق مریض و مسافرت و کمپاره بزرگ و کمپاره
زیرا چه حیاست و بنی بر دو صورت قمار است نخست آنکه در بیه و دانه و روز
رمضان چیزی نخورد است و در وقت که عید است و روزی که عید است که عید است
خود بخت است و بعد از آن معلوم شد که اقسام خود بخت است و خود که در آن
این نبود که از نگاشته گناه تمام که عبادت است از افطار در روز رمضان بلکه این
واقع شد و اندای بخت روزه برین آسان است مسلمانان طعام خوردن در آن وقت
در ماه رمضان که اگر کسی بخت کند و برین آسان است زیرا چه پیوسته علم فرمود است که چیزی بخورد
در وقت که عید است و درین طعام بخت است و بر آنکه در طعام سحر تا خبر مسیح
است و بعد از آن پیوسته علم فرمود است که هر چیز از احق بهر آن است یکی آنکه در افطار
تا غیر در سحر و پیوسته استعمال مسواک و یکی باینکه در خوردن طعام سحر آنقدر تا خبر کند
که شک واقع شود و طبع فرود آید و شک در آن واقع شود و در آن پس افضل است که
طعام سحر تا از آنکس تمام و عام محفوظ ماند و بخت در وقت که عید است
بعد از آنکه با وجود شک نخورد و بخت او در وقت که عید است و بعد از آن
است پس بخت حکم کرده و بخت باید که بخت تا بخت است و بخت است
که بخت است و بخت است که بخت است و بخت است که بخت است و بخت است
بخت است و بخت است و بخت است که بخت است و بخت است که بخت است
بخت است و بخت است که بخت است و بخت است که بخت است و بخت است
بخت است و بخت است که بخت است و بخت است که بخت است و بخت است

[illegible]

[illegible]

در عاصم بر این امر است که در روز عید و روز عید
افطار کند و در روز عید و روز عید کند و در روز عید و روز عید کند
است و در عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید
محبت الله و عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید
که این را اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
از شرع است و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
است و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
است و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
ولیکن برای احتراز از محذور است و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
نماید در روز عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید
شد است بسبب تذکره و عید و روز عید و روز عید و روز عید و روز عید
میشود و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
تذکره نیست و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
را کفار و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
تذکره نیست و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
اینک نیست و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند
همان قریب است و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند و اینم خوانند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اما حق واجب بخود لهذا اگر شکند امر از انفاي امر برود و واجب بخود و بايد و التمسك
از ابی حنیفه هر دو است بخود و نیز قضا و اگر شکند امر از انفاي امر برود و واجب بخود و بايد و التمسك
که واجب بخود و الله اعلم با حق
اختلاف باید دانست که اختلاف عبارت است از اختلاف کردن در مجموع روزه و نیت
اختلاف اما که است موردی در سجده پس رکن اختلاف است زیرا چه لفظ اختلاف و لغت
مبند بر همه گفت و اما نیت پس این شرط است چنانچه شرط است در جمیع عبادات و اما
روزه پس این نیز شرط اختلاف است نزد علمای ما بخلاف قول شافعی که هر چه او را حکم بود
که روزه خود عبادت است اما که پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و علمای ما این است که هر چه
معموم فرمود است که اختلاف نمی شود دیگر روزه و قیاس شافعی با این حدیث مقبول نیست
و بعد از آن باید دانست که در این شرط برای اختلاف واجب باشد و در این اختلاف روزه
نیست و در همه این اختلاف نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن بن علی حنیفه که در روایت
این روایت ظاهر در حدیث حدیث مذکور است و بنا بر این روایت اختلاف نفل که از حدیث
نمی شود و در شرط هر دو است از ابی حنیفه که اقل مدتها اختلاف یک ساعت است
مذکور است و بنا بر این روایت اختلاف نفل در میان روزه و نیت می شود زیرا چه اختلاف
بر حدیث است لهذا شافعیان نفل گذاردن از روایت است و بنابر حدیث شافعیان اختلاف
در حدیث اخبر از رضای است که در حدیث در حدیث شافعیان است و بنابر حدیث شافعیان
نزد است منسکه که در حدیث شافعیان نفل و بنابر حدیث شافعیان نفل و بنابر حدیث شافعیان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این پنج بشود ضایع پس دایم آن در مک آن کرد و این پنج بشود ضایع
کند در شب با در روز جدا یا بفرموشی کف کاف است و باطل است اگر در روز و شب هر یک
اعتکاف است مانند روز بخلاف روزه و شب اعتکاف است مانند روزه و شب
از شب پس فراموشی در آن خدر مشهوره غمیش کف کاف است جامع کند و جامع
و انزال کند لیس با بر سه کبر و مایس نماید و انزال نشود لیس آن اعتکاف است او باطل
میشود زیرا چه آن در شب جامع است بعد از لیس آن روز میبشکند و اگر لیس جامع مذکور
و بر سه و کس انزال نشود پس این چهار وجه در صورت نیز و لیس است و لیکن اگر لیس
اعتکاف باطل نمیشود زیرا چه این چهار وجه در صورت در شب جامع است بعد از لیس آن
روزه غمیش کند ۱۳ اگر شنبه اعتکاف چند روز را بر خود واجب گرداند لیس
پس لازم نشود اعتکاف آن روز جامع شبهای آن زیرا چه ذکر روز را بر سبیل جامع شبهای
میشود و شبها را که مقابل آن روز را است که است اندام او فاش چه روزه شب مقابل
اعتکاف است بخلاف روزه چه بنای آن بر تمام نیست و نیز لازم میشود بر او جامع است
لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روز یا پلا و پلا اگر چه شرط آن کرده باشند و پلا
بنای اعتکاف بر تمام است بخلاف روزه و شبهای آن نیست پس اگر روز و شب
بر یکدیگر واجب نشود بر او روزه آن هر روز و تمام در آن واجب نیست و مشکوک است که
بان در صورت مذکور در صورت مذکور نیست اعتکاف روزه نماید و عطف می شود
بر این که در روز و شب واجب آن را است اگر واجب گرداند شنبه روز است

[illegible]

[illegible]

نمی شود و در این حال پس گفتن برای چه مدتی می ماند یعنی تا چه وقت باید
فراتر از آن که می رود نیز شمرده شود و این است که در حقن برای چه مدتی باید
نمی شود و بعد از آن باید دانست که این چه است و این چه است و این چه است
بدون این راه متحقق نمی شود و این مرد نیست و این چه است و این چه است
چون است به شرط و خوب آن را بر این چه است و این چه است و این چه است
و این است که نمره این اختلاف آنست که در حقن بیرون ادای چه می برد پس از این راه
پس بنا بر قول اول و میست چه بر او واجب نیست و بنا بر قول دوم و میست که
بر او واجب است و در حق زن برای چه واجب است که محرم او باشد و او
همراه او باشد و در حق و جایز نیست زیرا که چه کند غیر محرم و شوهر و فیکه میال لهود
میال که مسافت باشد و در حق و شافعی است که گفت است که زن را چه کردن جایز است
و فیکه در خانه باشد و در حق و از زمان ماله و نیک باشد چه در حق اسلام امی از فتنه حاصل است
بسیار فساد و این است که این است که غیر محرم فرمود است که چه نکند زن همراه محرم و فیکه
این است که بر او واجب است و در حق و در سبب همراه او شدن زن را که میگوید و فیکه
زیاد می شود لهذا واجب است که زن را که فیکه باشد تا چه وقت بخلاف آنکه اگر میال را
یک مسافت هم از سه روز باشد و بنا بر حق را در حق و فیکه مسافت غیر محرم واجب است
اگر محرم فیکه همراه او باشد و در حق و پس شوهر را نمی رسد که او را فیکه نماید از رفتن برای چه و فیکه
گفت است که برای چه رسد که فیکه نماید از راه سبب رفتن برای چه همراه محرم مقصود شوهر رفتن

[illegible]

مواظبت بر این عبادت است از ملائکه خائزین و شیطان و کافران
بیشتر رود و اگر چه در این عبادت برای اهل بی‌سواد و بی‌دانش
است و دوم برای اهل عراق که نام آن **عقده** است
بسم جم و سکن حاجیام برای اهل بغداد نام آن **م**
بسم جم و سکن حاجیام برای اهل بغداد نام آن **م**
بسم جم و سکن حاجیام برای اهل بغداد نام آن **م**
که تا خیر احوال از مواظبت نوزاد باشد اما تقدم احوال از مواظبت مذکور پس احوال حاضر است
افاقه بر راه برسد و مواظبت مذکور بقصد دخول کرد واجب است بر او که احوال نماید خواه مقصود
ادع یا عمره باشد یا نماز باشد و این نوزاد علایق است و باید دانست که افاقه آن را که سگ مسکن او باشد
مواظبت باشد چنانکه اهل کوفه و بصره و وجه سربلای این است که پیغمبر علم فرمود است که تا نوزاد نکند که از
مستند است که در حایده محرم باشد و دوم این است که وجوب احوال برای نظم که منظم است پس در این
تاجز و عمره کننده و غیره برابر است که آنکه داخل منقشات از جابر است بعد از آنکه
باید خبر احوال را از احوال حاجت است زیرا که آنها بارها در مرکز میروند و در وادیه و جایی که
احوال برای برار حج بین است پس آنها را شامل در آن است چنانچه اهل کفر را است و این
آدمی در آن بنابر احوال جانم است چنانچه است مرکب بند که در داخل منقشات است و این
آنکه قاعد نماز در بنفورت است و در داخل و در کعبه و در احوال حاجت است و بر این قاعد و احیای
بسم جم و سکن حاجیام برای اهل بغداد نام آن **م**
احوال حاجت است که خدا بنامی از مکر است و در آن مجید که تمام و عمره نماید و تمام آن

[illegible]

[illegible]

تتمتع هذه المدينة بجمال طبيعي رائع، حيث تحيط بها الجبال الخضراء، وتتمتع بمناخ معتدل طوال العام.

[illegible]

و حضرت دای ال در وقت

چون صدمت بیدار گشت به عجب ناز و از بعد از او ایستادن بر راحه و قیام بگوید جان من و لیکن

تقیہ کفیل عقبہ نیاز افضل است این موافق عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما بعد النسب که از ابن فقط

از اینجی دارد باید که به طلبه خود شرح کند و بر احوال و عبادت است و در عبادات و غیره شرط

است و بعد از این است از شما که می‌گوید بلیک اللهم بلیک بلیک یا شریک یا بلیک یا انوار

المنحة للسلطان الملك لا شريك له وبإيدى الشكر والحمد لله تعالى بسمه يوم الجمعة في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٤

چهارم: مستانم شود زیرا که ذرات النفع بر حقیقت بعد از ان می شود و باید که این

لا اظن ان رعاي ختم خدمت شانه مشهور و بنايد که هر یکی از این کلمات یا ترس نام آور

تکلیف و امر از منقر است تا تقوا و هم را همان که از آن که بخشد نباید کرد و از حدی و از آن

و نیز در شافیه و حنفیه و مالکی و حنبلی و زائلی و غیره است بنا بر این است و او کبر

بسم الله الرحمن الرحيم

و ان عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب العبد الغني البسيط

و نیز انکه مقصود از خط فزونی در این عبارت است که هر چه در آنست

میرزا محمد علی خان قزوینی

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

زوجه که بخت و نایب است و برست و در این میان باید که هر یک از اینها را

را از برای خود بخواند و در هر روز یک بار بخواند و در هر روز یک بار بخواند

باید که قدر کند در این میان خود را بخت است و اگر

را این می شود و بخت از برای او می شود و در هر روز یک بار بخواند

باشد برکت و در این میان باید که هر یک از اینها را

خام و در این میان باید که هر یک از اینها را

از این میان باید که هر یک از اینها را

در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

بخت و در این میان باید که هر یک از اینها را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حکایت کند نمودند پس چون از این امر آگاه گردیدند که در مقام جنس اگر کسی
 بگوید این است که هر طوافیکه بعد از آنکه برود پس در آن طواف است خود را بسوی حج میبرد و باید بر او
 برکات و شرف طواف است بسلام و غیره ~~و اگر کسی از این طواف بگذرد~~ و اگر کسی از این طواف بگذرد
 بعد از آنکه برود و باید دانست که مذکور شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف
 التحية میگویند و این طواف است که نزد علمای ما واجب است و نزد امام مالک منع واجب
 است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه میبود و باید که هرگاه پس باید که طواف التحية نماید و
 دلیل علمای ما این است که خدا تعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زیارت
 ازال را واجب باجماع پس طواف زیارت در حق است و معتقد این امر مطلقند از جهت
 طواف دیگر سوای طواف زیارت در حق نشود و حدیثی دلیل آوردند از امام مالک است
 بر وجوب طواف قدوم و دلیل است بر اینکه طواف قدوم تحمیل است زیرا که در حدیث
 مذکور پیغمبر صلی الله علیه و آله را طواف التحية نام نهادند و باید دانست در حق این که طواف قدوم
 است و واجب است زیرا که طواف قدوم در حق کسی نیست که قدوم نماید یعنی از جای
 دیگر نیاید برای حج و قدوم در حق آنهاست چنانچه آنها هرگز نکونند دارند
 از طواف قدوم پس هر چه در روایاتی از روایان است و بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بکنیز و تبیل و در روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله میبود و دست مبارک او را از عذابین حاجت خود را بخواند
 اگر چه معلوم جنس نیست و بجهت آنکه شاد و درود مقدم از دعا گفته میشود تا لیسب الی دعا مقبول
 شود حاجت باین جهت شاد و درود مقدم از دعا خوانده میشود و دعا را بیکه خوانده میشود و دعا را

[illegible]

شکسته و پاره شده و در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

در این حالت که با کمال غم و اندوه و در حال غم و اندوه

[illegible]

[illegible]

که نماز ظهر و عصر را جمع نماید در وقت ظهر و اذان یک بگیرد و اقامت دو باینطور که اولی
اذان بگیرد و بعد از آن اقامت بگیرد برای نماز ظهر و بعد از ادای نماز ظهر باز اقامت
بگیرد برای نماز عصر و بعد از آن بقیل مشهور ~~است~~ ~~که~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~مابین~~ ~~این~~ ~~دو~~ ~~نماز~~
جمع نماز نقل نماید و در وقت نماز نقل کند که ~~ظاهر~~ ~~در~~ ~~واقعیت~~ ~~در~~ ~~معمول~~
باز اذان گفتن برای نماز عصر و اقامت زبراجه ~~بسیار~~ ~~مستغول~~ ~~شدن~~ ~~نماز~~ ~~نقل~~ ~~مابین~~ ~~این~~ ~~دو~~
اول و میان نماز عصر و نماز عصر متصل نمی ماند با اذان مذکور پس باید که هرگاه
ان اذان و بقیل ~~نمود~~ ~~از~~ ~~نماز~~ ~~ظهر~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~واقعیت~~ ~~تمام~~ ~~بگذارد~~ ~~و~~ ~~خطبه~~ ~~نمواند~~ ~~حاجب~~
ست زبراجه این ~~خطبه~~ ~~فرض~~ ~~ست~~ ~~از~~ ~~این~~ ~~که~~ ~~در~~ ~~واقعیت~~ ~~نماز~~ ~~ظهر~~ ~~انتهای~~ ~~گذارد~~ ~~و~~ ~~باید~~
در مقابل حضور پس باید که او نماز عصر در وقت عید او آغاز نزد ابی حنیفه ~~و~~ ~~حاجب~~ ~~پس~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~بگوید~~
که منصرف بنزد جمع نماید نماز عصر را با نماز ظهر زبراجه ~~و~~ ~~این~~ ~~جمع~~ ~~میان~~ ~~دو~~ ~~نماز~~ ~~در~~ ~~واقعیت~~ ~~باید~~ ~~که~~
ست که در پس روز حاجب ~~بیش~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~وقوف~~ ~~بر~~ ~~وقت~~ ~~و~~ ~~از~~ ~~نماز~~ ~~و~~ ~~منصرف~~ ~~بنزد~~ ~~جمع~~
ست میان و دلیل ابی حنیفه این است که گذاردن نماز بر وقت نماز فرضی است از روی ~~این~~ ~~که~~
پس ترک آن جایز است ~~مرد~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~در~~ ~~شرع~~ ~~ترک~~ ~~آن~~ ~~کند~~ ~~است~~ ~~و~~ ~~آن~~ ~~در~~ ~~حکم~~ ~~است~~
جمع نماید بر دو نماز را با جماعت و در پس اتمام و تقسیم نماز عصر در وقت ~~این~~ ~~جمع~~ ~~میان~~ ~~این~~ ~~دو~~ ~~نماز~~
ظهر برای محافظت جماعت است زبراجه بعد از منصرف شدن مردمان در حفظ عرفات باز
جمع شدن آنها برای جماعت نماز عصر ~~و~~ ~~این~~ ~~است~~ ~~چون~~ ~~بماند~~ ~~برای~~ ~~این~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~وقوف~~ ~~نموده~~ ~~است~~
نموده شود تا وقت دراز چنانچه حاجب ~~باید~~ ~~که~~ ~~بگوید~~ ~~و~~ ~~این~~ ~~نماز~~ ~~باید~~ ~~که~~ ~~ست~~ ~~میان~~ ~~این~~ ~~دو~~ ~~نماز~~

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و قطع از تدبیر را بخود و قوف

بزرگوار و محترم

نشو و نما

ساختن محراب است ایامیست بربانی که مانند دلیل

میں نے کہا کہ میں نے یہ سب کچھ سنا ہے۔

و اینست که در این کتاب و در سایر کتب و در نماز هم باید که تلبیس نکند تا آخر

میرزا محمد علی خان قزوینی

کوهنا و غارت و اسیر کردن مردم بیچاره و بربادی ایشان را که در این زمانه رخ داده است

کرم مکرو و حریف اکثر در این اطمینان یافت ما فانی است

(فردا روز از این محفل شاد و گرام میزبانی نماید و در آن مجلس راجع به امور دینی و دنیوی مردم را نصیحت فرماید)

وکنیم و بر سر خود می بینیم و می بینیم

و از آنکه در این کتاب و از آنکه در این کتاب و از آنکه در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه عمومی امام رضا (ع) مشهد

بسم الله الرحمن الرحيم

سنة ١٢٠٠

این کتاب است و در این کتاب آمده است که هر که از این کتاب بخواند...

برم و سید علی بن ابی طالب

[illegible]

[illegible]

معنای این است هر دو بیشتر از اندازه بود
جایی اشتباه است که در غلبه ای برادری محسوسند و آن توقف نیست بار
حدینک معانی دیگر شد است بعد از طلوع اندکها
باید نام را در دفتر کوچکی نوشت و فرمود از روشن شدن آن زیر لام
چون در کوی خودست پیش از طلوع آفتاب و باید دانست که بعد از رسیدن بنا شروع
نماید در می جره تا از جره عقبه که نام موضوع است و در او از ری انداختنی سنگریزه است
و طریقی برای جره عقبه این است که در می اندوه شده شود در طبق وادی که شربست
و اندازد سنگریزه را بجانب جره عقبه که بلند است و باید که بپندارد دقت سنگریزه را
که قابل خذف است و خذف عبارت است از اینکه پند سنگریزه را بر سر انگشت سبابه
در هر دو انگشت ایام رسانند و بعد از اذن پسند از واژه حاصل اندر می نماید سنگریزه کوچک
قابل خذف باشد نه سنگریزه بزرگ زیرا چه پیوسته هم فرمود است که لازم نیرید بر خود
روی نمید سنگریزه که قابل خذف است و نباید که هیچ ارشاد رساند مر بعضی دیگر را و بعد
اندر می نماید سنگریزه که اندک بزرگ باشد و نسبت سنگریزه قابل خذف است جایز است
منصوب و در آن حاصل است ولیکن نباید که روی نماید بسنگهای بزرگ که سبب
آن اینوار سند غیر و بدین ترتیب که در عمل شروع نمودن برای جره عقبه این است بهر
علم بعد از رسیدن بنا هیچ مانع نیستند تا در گذار خفت نیگوید از برای جره عقبه

الانفست ششکیزه را فقط امروز

کتابخانه عمومی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
طبع اول در سال ۱۳۵۷

چند روزی که من از رویکب

ہندوستان کے مسکینوں کو دیکھ کر راجہ نے ہر دانشور کی برائی میں غور کیا۔

کوهن که جایز است جاری با آن نیز شغفی می شود

زین است جایز است هر عملی باز را چه مقصود عملی است و آن حاصل میشود بر مبنای دراز

اجرای این است چنانچه حاصل شود لیکن هدف انفرادی نماید لطف و رفاه را

را بنابر میل و سرعته
بعد از مراجعت نزدیکی بمصر انقباض در بایستی نماید اگر چه او بعد

از این سخن بدوی سرایت نمود به سایر طبیبان و از آنجا که در میان مردم
مشارکت می نمودند و عقیده داشتند که هر چه از خود بگویند حقیقت است

حالة انرا اسباب تعلم است اعني قوم مسلم الى از احوام سرول في اديني من ذوي كمال اجلاء

میشود مردم محترم و بزرگوار را به فرود آمدن کوهی بران برد و مقدم نموده شود و بعد از آن

ما انت معلن ان محطه است اولا است الحيا از جمله اخيره است که محرم راضع است

باید که فرج مقدم شود بر این و این که نیکو شد که اگر خداوند فرج بخواهد و بر آن ایستاد

کودنغ نوحی اتراید و رفی مغر و فعل است و در اینجا کلام درج نمودن پس او نموده است

خواجہ قزوینی نے فرمایا کہ اگر کچھ کہہ سکے

[illegible]

و بعد از طواف زیارت دو گانه نماز گذارد و زیاده دو گانه برای غنم طواف است و اگر کسی
 باشد خواه در فضی خواه نفل یا غیره یا این که گزیند است و طواف دوم است
 طواف زیارت جامع نیز طواف دیگر و طواف دیگر
 سبب عقل سال علی است نه طواف دیگر
 طواف زیارت زمینی است و طواف کمالی است زیرا که خداوند تعالی او را
 قرآن مجید بال ارادت و در مودت ربانیه طواف در بیت عتیق را که عادت است از خانه
 نهد و باید دانست که این طواف را طواف نفاذ و طواف بوم النور نیز میگویند
 طواف زیارت از ایام خمر بوده است چنانچه آنچه ذکر شد و طواف زیارت را با طواف دیگر
 پس اگر تاخیر نماید طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم شود بر او دم نهد و فریاد نمودن بر
 الی بیفرح و یال الی حوائد آمد و ریای عجاایب و انوار الدنایا و باید دانست که بعد از
 طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمسجد و در اینجا اقامت نماید چنانچه اگر تاخیر نماید
 نیست چنانچه اگر کسی بر او عینی است و موضع آن بنام است
 در روز دوم از ایام بخاری نماید بر سه جزء را این طرز است ابتدا نماید جزء و متصل است
 زمی کند آن را بیست و سه بار و تغییر یکبار و چنانکه در خوف نماید و در آن خوف و
 دمی کند جزء را که متصل است به اول است تا خدای تعالی او را خوف نماید و در آن خوف و
 از آن ایام نماید جزء عقیده را خدای تعالی او را خوف نماید و در آن خوف و
 رواست که در وقت حاجت در میان جمیع طواف خداوند و باید که در آن خوف و در آن خوف و

[illegible]

طوائف گنہگاروں و راجہ غازی خان کی طرف سے دئے گئے تحائف و بارگشتہ فی غایہ سوسے ادا

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلسی که در آنجا بودیم و گفتند که اینها را در آنجا بگذارند که در آنجا

[illegible]

مختار من تصانیف حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حق عیسیٰ بن مریم علیہ السلام و در حق امام محمد باقر علیه السلام

تیمبراح آینه را به نام شمشیر و قلم کعبه را و از خانه کعبه مراجعت نموده بخیروند بکای دیگر

و اعلم ان الله تعالى يحب العبد المؤمن الذي يذكر الله في كل وقت وحين

بفرد قوافل العز و کفایت کد ار و کسب اندر سانی مذکور شد است که بعد از هر غروب و قبل از هر بیداری

بسم الله الرحمن الرحيم

بخت من که خود در آب از جا به تیرم کشید و نوشید از آن و لایحه ماند در آن دلو آن نهاد

چهارم آنکه در این کتاب که پدید آورده شد و غایت آنکه نویسنده آن را نیز

مفتی اعظم مولانا ابوالحسن علی Nadwi صاحب دہلی عمارت کے اراکین محرم سو فیصد بندوقوں سے غارت گریں کیا کر سکتے ہیں

۳ روزگی خود را بستم و ثبت نماید سرد و دمای خانه کیه با احتیاج به جگر بون و نیز در بعد ازانی

کند و بود و بیوی ایلی خود بداند که زوایست که بهر علم و شرفم بعضی علمدار است و مایه دل

که نقیض گفته اند که سزاوارد این است که بر کرد از خانه که در این عالم که روی او نسوی خانه که باشد و

پس با وجود در حال انگیختن و سرگشته غایب و فراق خانه کعبه و چندی که باین طور برودنا انکه این مسجد

جو رسم خایج شود و اینها چنان عالمی است و الله اعلم

100

از محرم داخل نشود و در هر یک از این روزها بیرون بسوی عرفات میروند و در وقت
 نماز در آن مطالبی از حدیث و کلامی را از استاد خود میخوانند و از سقا میگردانند و در آن روز
 شروع از دریا بردارد و در جهت ترتیب از آنجا که در آنجا است و از آنجا که در آنجا است
 و در آن روز در وقت دویم از آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 طواف مقدم را بر وجهی که نقصان لازم نیاید و بر وجهی که طواف مقدم است و
 بسبب ترس نموده اند که در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 نماید از این جهت وقت زوال در روز عرفه تا دویم در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 صحیح میشود پس اول وقت و قوف نموده و وفات بعد از وقت زوال در روز عرفه
 است نزد علمای ما بحسب این روایت که پس از علم و قوف وفات نموده و بعد
 از وقت زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز سیر علم فرموده است
 در آن وقت و قوف وفات نماید و در وقت شب پس از آن صحیح میشود و در آن وقت
 وفات نماید تا بوقت شب نیز پس از آن اوست و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 و قوف وفات است و این هم که در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 در روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است و در روز عرفه و در آنجا که در آنجا است
 است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 نماید بعد از وقت زوال و با بعد از آن در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 پس این جایز است نزد علمای ما زیرا که سیر علم فرموده است که در آن وقت وفات نماید

اینست که از شب تا پیش از طلوع او تمام مشغول و فقط یا علمه تخیر نیست و تمام آنست که
کفایت کند و نیست بفرمانت تقیر نیست که در آن وقت شود و در هر دو
از آنجا که در وقت مذکور هیچ وقت از آنجا که در آن وقت شود و در هر دو
حالت نوم با در حالت پیوسته است و در آن وقت که در آن وقت شود و در هر دو
برای آنکه شمرده می شود و کفایت میکند زیرا که در آن وقت که در آن وقت شود و در هر دو
در نوم و پیوسته است و در آن وقت که در آن وقت شود و در هر دو
نوم و پیوسته است و در آن وقت که در آن وقت شود و در هر دو
عدم اطلاع بر آن محل نیست و نیست برای هر یک علیحده شرط نیست

اگر شخصی بهوش گشت و رفتی او از جانب او قبضه گفت و احوام نمود پس این جایز است
اولی جنبه و صواب پس در گفتن از جایز است و اگر کسی امر کرد و این را باید احوام نماید از
جانب او اگر او بهوش گشت و دریا بخوابد و این را باید احوام نماید از جانب او پس این
موجب است باجماع حتی اگر آن کس بعد از بیدار شدن از خواب بیدار شود و این را باید احوام نماید از
جانب او و دلیل عاجبی است این است که در صورت اول شخص مذکور خود احوام نمود و
این را باید احوام نماید از جانب او احوام نماید از جانب او از جانب او از جانب او از جانب او
در آنجا که دلالت امام علی علی السلام ظاهر است و اما دلالت بر این است که ثبوت اذن
ولا نه موقوف است بر اینکه ویراعلم این باشد که در اول ویراعلم است و این را
مکلفان علماء و فقهاء بعد از احوام از البرائی اولی از این خبر نخواهد بود بخلاف آنکه در

اگر در کشور ایشان مرغیر را و دلیل الی ضمیمه این است که ایشان بخواه مقدار فاقیت چنانچه
بایشان بدین او متعاضد است چنانچه اندر یک از ایشان و چنانچه او بدین است طوری
نمی تواند کرد و در هیچ احوال مقصود است ~~تغییر~~ تفسیر اولی آن تا
از روی دلائل و علم حراز اول تا ~~تغییر~~ دلیل این و مدار حکم بر دلیل است
زنان جز که مرد است در هیچ انچه که کور شد و بر او زن مخاطب است بتطبیق کلمه باید
مرد را این قدر فرق است که زن سر خود را و اینکند و بر او سر او غیر است که باید که
زن روی خود را نماید و بر او سر او سر معلوم فرمود است در احوال زن در روی او است و اگر
زن در روی خود بارج را مثلاً او بر آن نماید و این طوری آن بارج بر روی او متغیر نکرد
بلکه از آن متغیر باشد پس این جایز است بحکم آنکه چنین مرد است از عایشه رضی و بخت
آنکه آن بزرگواران را حق است بر سایر محل زن را باید که تلبیس با و از بلند نکو بود
در آن خوف فتنه است و بعضی دلیل در طواف و سعی نماید مایل بدین اخف است چه آن
محل مشهور است زن را نماند که حلقی نماید موی سر را بلکه قصر نماید آن را بحکم
آنکه بجز معلوم نیست فرمود است مرزبان را از حلقی نمودن موی سر و اگر دست ایشان را بپند قصه
نماید آن را در بخت آنکه حلقی نمودن موی سر را دست و حق زن آن جایز حلقی را بشنود
و حق مردان و مانند کوش و سینه بر بدن است تلبیس را بپوشیدن لباس و در حلقه عایز
است و بارج در پوشیدن لباس غیر و و فتنه کشف عورت است زن را باید که در
چرخ نمود و نماید و چنانکه در اینجا مصلحت بود مجرم باشد و بارج مع است و بر آن موی نماید و در

[illegible]

از خواص اهرام است لهذا درین مقام محرم میگرد و بنا بر این که سق آن میگرد و در اینجا یکی دیگر
 از این تمسک باشد پس در صورتی که بعد از زن شدن آن اگر متوجه شود سببی خانه کعبه نیست
 حج پس او محرم میگرد و از وقت شروع به شود و در وقت زن شدن آن سببی نیست
 شدن از سببی خانه کعبه نیست حج محرم نمیگردد و در صورتی که آن سببی
 تمسک باشد بعد از وقت شروع شدن محرم میگرد و این بنا بر آنست که
 و بنا بر قیاس جایز نیست و وجه قیاس آن است که مذکور شد که مورد نیست معتبر نیست تا
 آنکه مقارن شود بفعلیه از خواص اهرام است و وجه آنحال این است که این سببی تمسک شروع
 است بعد از آنکه محبت جزای جایت و نسبی از مناسک حج است از روی وضع شرع
 چه آن محقق میماند و در اینجا ذبح نموده میشود و واجب است برای شکر تمسک اغنیه حج نمودن
 ایال و عبادت که عبارتست از اراد نمودن حج و عمره و غیره و این تمسک کای واجب
 می شود در باب جایز است تمسک بعد از اتفاق نموده شدند در آن بحمد متوجه شدن
 سببی خانه کعبه نیست حج بعد از زن شدن آن و در غیره سببی تمسک تحقق اهرام بر وقت میماند
 بر مقدار شدن نیست بفعلیه از خواص اهرام است
 اگر چه جل پوشاندن سببی را
 با اشعار آن نماید یا قلاده بزد و در آن کسند پس در صورتی که محرم میگرد و در آنجا
 پوشاندن بر آنجا دفع کرب و سروری و دفع مکر است پس آن از خواص حج نیست و اشعار
 عزیمت نزد ابی خنیف حج پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین مع اشعار اگر چه
 است و قبل کای اشعار نموده می شود برای معالجه بخله است قلاده بستن چه آن محقق است

به نیت بی مقصد و نیت حاکم کردن که نیت مقادیر است و باید دانست که سری از دو
 چیز است خود یکی شتر و دوم کاو و نزد منافعی با فقط از شتر است زیرا که شتر صومع و صومع
 که یکصد و نود و نه در وقت اول است پس او مانند آن است که سری از نیت را این
 شتر و کاو یکصد و نود و نه در وقت اول است پس او مانند آن است که سری از نیت را این
 که سری از نیت را این حدیث به نیت مقابل تا وقوع شد است و دلیل علمای
 این است که چون در وقت شتر و کاو و در اینگونه نیت که نیت کاو از وقت کسالت
 میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند و یک کاو از بدنه و نیت نیت که نیت نیت که نیت نیت
 مقابل کاو و وقوع شد است و الله اعلم

در بیان قرآن و تفسیر نماید و الله که قرآن عبارت است از نیت احرام عمره و حج معانید از مباحات
 و باید که بعد از دو مانع نماز یا منظور دعا بخواند اللهم انی ابریک الحرة والحج فیسیر عالمی و تقبل عبادتک
 قرآن عبارت است از حج نمودن یا حج و عمره که اگر کسی احرام عمره نماید از مباحات و پیش از
 جهل و شوط از طواف این احرام حج نیز نماز قرآن میگوید زیرا که حج نمودن یا حج و عمره تحقق
 می شود در صورت و منی تمتع نفع گرفتن است با ای دو عبادت که عبارت است از حج و عمره
 هر واحدی که آنکه امام صحیح نماید با اهل خود میان عمره و حج و طریقی این است که از مباحات
 احرام عمره نماید فقط و داخل شود در رکعت و عمره نماید و بعد از آن اهل یا قصور حج خواهد کردند و این
 عمل از احرام عمره بیرون شود و حلال گردد و با نجاست در رکعت اقامت نماید و بعد از آن شایع
 است که از حج که از ایوم الترویج میگوید احرام حج نماید از هم حج ادا نماید چنانچه حج کند فقط حج

نیزند و باید دانست که هر که قرآن بنماید آنرا قاری و میگوید و جمع کننده را قاری و فقط جمع کننده را قاری
و فقط جمع را قاری و باید دانست که در این باب دو فصل است فصل اول در بیان احوال قاری
قرآن افضل است از جمع و افراد و فصل دوم در بیان احوال قاری
و فصل سوم در بیان احوال قاری و فصل چهارم در بیان احوال قاری
و قرآن مجید باید دانست و دلیل بر آنست که هر چه در قرآن مجید است که در قرآن مجید است
است و دوم اینست که در قرآن مجید در زبانه تلبیه و نور است و هم حلقی است و دلیل بر آنست که
است و سوم اینست که در قرآن مجید در زبانه تلبیه و نور است و هم حلقی است و دلیل بر آنست که
تبع نمودن در قرآن مجید است و قرآن مانند روزگار است و مانند حراست و نگهبانی
نمودن است که خدا سلام را در جمیع نماز تجید و جواب از دلیل و هم شافع است و اینست که
غیر محصور است و نور مقصود نیست و بسبب حلقی از عبادت حج بیرون میشود محرم پس بسبب آن
ترجم و دفع نمی شود تا بسبب انقضای ثابت شود و جواب از دلیل اولی که در اینست
اینست که قاریان و را با هم جا بلایت میکنند و عمره نمودن در راه های حج بزرگ کنایه است
و مراد از حدیث مذکور فی قول اهل جا بلایت است و ذکر قرآن نیز در قرآن مجید است زیرا که
خدا سبحانی در قرآن مجید فرموده است که تمام کنید و عمره را برای خدا بخوانی و مراد از این است
در احوال حج و عمره نماید از خانه بخرو و بعد از آن بدانکه در قرآن تعجیل احوال است و هم است و است
احوال و دوام آنست از بیعت تا آن زمان که فایده شود از ادای حج و عمره بر دو وقت و همچنین
چهارمین قرآن افضل و اولی از جمع خواهد بود و بیخبر گفته اند که اختلاف میان علای و اولی

بنابر آنست

[illegible]

و در این مورد عرض ناگوشت که این موردی است بطریق اولی این است که قتل عبارت
است از قتل یک عبادت پس عبادت دیگر در آن در عبادت و عبادت و عبادت
متحقق نمی شود و این طریقی که در این مورد است که در این است که در این است
در عبادت است پس برای این است که در این است که در این است که در این است
که برای این است که در این است که در این است که در این است که در این است
چه مورد است و نیز برای این است که در این است که در این است که در این است
منصوب است پس از آن برای این است که در این است که در این است که در این است
و بعد از این است که در این است که در این است که در این است که در این است
شود و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز
برای عمره و نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز و وقت نماز
و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است
بر اول لازم نیست و بعد از این است که در این است که در این است که در این است
خاتمه است و بعد از این است که در این است که در این است که در این است
و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است
بطریق اولی خواهد شد و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است
و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است و تقدیم عواف است

[illegible]

[illegible]

متوجه شود پس وی را فرستادند و در وقت وفات نماید پس لازم می آید که از غرض راتر که چنانچه
انکس ادا می غرض متعذر گشتن به کار و بعد از وفات بنویسند غرض نماید لایم می آید که از غرض
زایر انصالح بنابر و این غرض است و باید و التماس که چنانچه متعذر شدن پس وی را
تکلیف و خوف وفات نکنند تا آنکه لازم می آید که از غرض راتر که چنانچه

افعالی که در معنای خود تمام باشند گفتند که این فعلی است که در معنای خود تمام است
است از طرافت و سبب فعلی که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
بر او قول و معنای محقق را که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
نازل شد که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
و در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
منتهی و فنی که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
و باقی که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
علاهی مابقی این است که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
محرور و در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
و از آنکه در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
باید که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
و از آنکه در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
مسجد شرط نیست زیرا که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
برای احوال و حریم است و از آنکه در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
می نماید زیرا که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است
سینه که در معنای خود تمام است و در معنای خود تمام است

[illegible]

[illegible]

مذکور شد در ردّ تشبیه سقّی بر جایی میزند و لیکن این متمم را باید که حلال نشود بعد از اولی
 عمر چنانچه حلال می شود بعد از ادا حاجی عمر و متمم بعد سقّی نیز جایی متمم می نماید بلکه متمم است
 او را در حلال نشود بعد از آن که احوال و غلبه و تر و بر نیز اجماع پیغمبر صلعم احوال متمم
 میوه بر سقّی می نماید و بعد از اولی عمر حلال نشود و میوه اگر پیشتر باشد و ان شاء الله
 آنچه بسته و ان شاء الله سقّی می نماید و ادا حاجی عمر می نمود و بعد از آن حلال می شد و این
 حدیث بعد از آنکه در صورتی که این متمم سقّی می نماید پس از حلال می شود بعد از آن
 ادا حاجی عمر و باید و ان شاء الله که اگر متمم را باید که احوال می نماید بنابر این متمم می نماید
 مانند اهل مذکور است و این متمم مذکور شد و اگر پیشتر از خارج مذکور احوال می نماید بنابر
 است بعد متمم بر قدر اقبال نماید و احوال می نماید و اگر در آن مساحت است
 و اگر می نماید و زیاده مشقت است و اگر افضل است و در حق می رود و متمم ایضا متمم سقّی
 می نماید و ان شاء الله متمم دوم نیز متمم واجب است بنابر آنچه سابق مذکور
 شد متمم اول بر ماه حاجی نماید و در روز بعد پس درین هنگام لازم بود و احوال حلال
 می شود زیرا که حاجی در حج میسر می شود و احوال است مانند سلام و نماز
 و در حق اهل متمم مسنون نیست و در قرآن و مشروع نیست و در حق آنها که افراد فقط
 بخلاف شافعی می نماید و مسنون نیست و حجت است بر شافعی و آنچه خدا تعالی اراده
 قرآن مجید فرمود است که آن که میسر است از راه قرآن مسجدهم بنابر حجت است ان شاء الله
 و قرآن بخفیف مشقت لغو می شود و ان شاء الله تا مسافر یک سفر و عمره بر دور او نماید و

[illegible]

نیتش نکرده باشند
اگر شیعیان احرام عرفه نمایند پیش از ایستادن در رکعت اول نماز
ودی القدره بعد از روزی الحجه وطواف خانه کعبه نماید کمتر از چهار رکعت و بیشتر از پنج
ماه های حج باری شود و ای طواف است او الله و عذرا الی عزم حج و سایر این گفتن
زیرا حج احرام نزد علمای مشهور درین نیست بعضی میگویند این بر ماه های حج صحیح است
افعال حج و عمره پس آن مرد است که در آن وقت خود در ماه های حج و در صورت نیکو و با فعل
با فتنه خود در ماه های حج و در آن وقت خود در ماه های حج و در آن وقت خود در ماه های حج
و از آنکه مذکور شد از طواف عمره مذکور باز یاده از آن نماید پیش از راه های حج و در آن وقت
از یوه حج نماید درین سال شش می شود و یک است اگر او در صورت این افعال عمره را ادا نموده باشد
ماه های حج و در آن این است که او سبب اول نمودن اکثر افعال پیش از راه های حج بخانه کعبه
از او حج کند عمره او باطل می شود پس چنان شد که گویا او حلال شد از عمره خود پیش از راه های
حج و مالک حج اعتبار است انجام افعال عمره را در ماه های حج و تحت است او را و ای که سبب مذکور شد
بجست آنکه متع بعد از آن است از ادای عمره حج بیک فرج در ماه های حج و او ای فتنه میشود و در
مذکوره و باید دانست که آنچه سببی مذکور شد که ماه های حج شوال و دی القدره و در روزی الحجه است
پس آن مرد است از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن ابی بن
برای مکروه روزی الحجه فقط در ماه های حج داخل است این است سبب گذشتن و در روزی الحجه
حج خوب میشود و اگر زیاده از آن از ایام و ای الحجه از راه های حج و در آن وقت که گذشتن و در
از آن حج خوش نمی باشد و این دلالت میکند بر آنکه هر که از قبول خاتمه ای الحجه در آن وقت که

[illegible]

لوازم خود را در وقت غریب و بیگانه و در بیابان و بیابان
سفر اول از این جهت است که در این سفر که از این جهت است
خود و بعد از آن که در این سفر که از این جهت است
مستحق می شود و بعد از آن که در این سفر که از این جهت است
نماند است به سبب در جهت خوردن و در این سفر که از این جهت است
ال لیس بعد از فراغت خوردن از غره فارسی و در این سفر که از این جهت است
غره و بیکر او نماید در راه غریب و در این سفر که از این جهت است
باله تفان زیرا که غره او می است و در این سفر که از این جهت است
و متع مشروط به جهت در غریب و در این سفر که از این جهت است
سال لیس بر کدام را که فاسد کند تا به ترک نشاند از این جهت که از این جهت است
مجلس شربت و بر آنکه حاجت بخوار عده اقامت نماید ای افعال ال در این سفر که از این جهت است
و در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
صحیح را در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
در ایام و در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
او بخارا و در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
از این جهت که در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
چون در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است
چون در این سفر که از این جهت است و در این سفر که از این جهت است

محبت انکه در وقت نه پیش اتفاق میسر شده بود و معاشیه رضی بالله او شان زوای طواف باقی
 الحاکم علیهم السلام را داده نموده بود و بعد از محبت انکه طواف نمود و سجده و قنوت و قنات
 و کلمات گفته ان محراب است و سجده و کلمات سوال که در وقت که زنی حائض غسل کرده اوام
 نماید معقول است زیرا که زنی حائض با دیگر یکس که غسل کردن و برافشیده تراورد
 و غسل باقی غسل برای اوام است نه برای ادای نماز پس فایده آن ظاهر است
 اگر زن بعد از وقت غسل نمودن قنات و بعد از طواف زیارت حائض کرد پس بگوید او از کمر
 نماز و برود بوی وطن طواف الصدر را نیز نماید و در صورت بر او هیچ جنبه لازم نمی آید پس
 تنگ نمودن طواف الصدر زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله از زنی حائض برای ترک
 نمودن طواف الصدر بگوید در یک خانه که کثرت اختیار نماید بر طواف الصدر
 بر او واجب نیست زیرا که طواف الصدر در یک خانه که کثرت اختیار نماید بر او واجب نیست زیرا که طواف الصدر
 وطن خود و شخصی مذکور است اختیار نمود و در یک خانه که کثرت اختیار نماید بر او واجب نیست زیرا که طواف الصدر
 میشود بازگشت نمودن سوی وطن پس در صورت بر او طواف الصدر واجب نیست و در وقت
 نمودن او در یک مسافت یا نه نمود طواف الصدر واجب نیست و باید دانست که ای هر وقت از
 الی صیغه رجوع و تکرار از آن جهت که در وقت که این است که نگاه طواف الصدر
 بر او واجب نیست پس در وقت آن پس بعد از آن نیست اقامت نمودن در یک

حاکم علیهم السلام

اگر محرم بعد از اوام غسل خمر بنماید بر او كفارة آن لازم می آید

حاکم علیهم السلام

بسی اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و عناق و امثال آنها باز نماید از آن پس بدو در تمام
می آید زیرا چه چنانست کامل می شود و بسبب کامل انتفاع و بسبب اینست که نمودن خود را خود و عضو کامل
انتفاع حاصل میشود و بسبب این لازم می آید که گفته کامل که عبارتست از اندم و اگر استمال شود
نماید در کمتر از عضو کامل پس بدو در هر لازم می آید بسبب تصور و نهایت و محسوس گفت
از در صورت نیز واجب شود اندم بقدر آن اعضا که خوشبو نماید بر عین عضو استمال ضمیمه اندم
موجب آید بنا بر قیاس خبر یک کل و در منتقلی مذکور است که اگر استمال خوشبو نماید در ربع عضو پس بر دو
الزم می آید بنا بر قیاس آن بر خلق موی سر و بیال فرق میان استمال خوشبو در عضو و میان
خلق موی سر و اندام و انشاء الله تعالی و بعد از این بدانکه در هر جا که دم غایت لازم می آید در
وضع نمودن نوسن غایت میلند بر دو موضع و ذکر آن در باب آمد در باب موی انشاء الله تعالی
بعد از آنکه در جمیع احوال تقدیر است پس عینیت است الیغیر معانی که می تواند
واجب شود بسبب شش و پنج و ملح جدید و آن هر قدر که خواهد صفت و در چنین درونی است که
که در غایت اندم سر خود را می تواند پس بر دو اندم می آید و اولی که در اندم و در استمال
خوشبو است و اگر تعلیل نماید خود را بجا این معنی می آید سر خود را بر می نشاند بجا پس بر دو اندم لازم
می آید یکی بجهت استمال خوشبو و دوم بجهت در اندام خود و در صورت نیز می تواند
که خود را نماید بر دو اندم و اولی که در اندم و در استمال خوشبو است و دوم
اولی بر دفع در دولت که از خفایا کند سر خود را بر سر برای دفع صدای پس صدای برای
می آید بجهت آنکه در صورت از سر خود را می برد این مانند خلاف و این معنی است

[illegible]

في غفلة خروجه من بيت فليكن من وجوه من بيت ما يشاء انما فعل خروجه من بيت فليكن من وجوه
 آمدن دم را به استعمال آن منوط نموده باشد که استعمال آن بخاطر طریقی باشد و نه به جهت
 چیزی که طریقی محض باشد چون مانند غیره که به جهت استعمال آن اگر چه طریقی در او باشد
 دم لازم به او ... از جهت هم جامه دوخته را یا پیوسته سر خود را بیک دست در دست
 برود و دم لازم به او و پیوسته از یک دست پیوسته جامه دوخته بپوشد سر خود را به دست
 و به صورت برود و دم لازم به او و از این برطرف برود و است که از پیوسته در اکثر از غفله
 روز پس برود دم لازم به او و از این برطرف برود و است که از پیوسته در اکثر از غفله
 دم لازم به او و از این برطرف برود و است که از پیوسته در اکثر از غفله
 که از پیوسته در اکثر از غفله دم لازم به او و از این برطرف برود و است که از پیوسته در اکثر از غفله
 و از این حاصل شود و باین دم لازم گردد و بعد بر آن یک روز نخورد و شد و بر او عباد
 این است که انسان یک روز به پیوسته جامه او بعد از آن روز دیگر یک روز از او جدا
 و جامه دیگر به پیوسته پس در پیوسته در آن کمتر از یک روز جدا باشد و فاصله پس
 آن صدف لازم خواهد شد و باین از برطرف به اکثر روز سه فاصله تمام کل اعتبار نمود
 اگر فاصله را بطور چار و پیوسته هم با باین طور پیوسته که یک طرف از آن یک
 راست است و طرف دیگر از آن بر بغل راست در آورده بالادی فاصله چار پیوسته
 با بطور از آن پیوسته در اول راست فاصله یک است و بر او با و این بطور جامه دوخته
 پیوسته و همچنین اگر فاصله را بر دو و دو شی جزو پیوسته با باین طور که در دو یک طرف را داخل کند

در قبا و دست را در استیغ و داخل نند چه در به صورت قبا را بطور پوشیدن قبا بنوشند
نیز اطفال نگاه میدارند از آن تا بقتد و درین معنی اختلاف فریج است و بدانکه آنچه
سابقی مذکور شد در پوشیدن سر بطن در آن ببالا دست پوشیدن آن بود و وزن مقدار
سر مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس برودم لازم بی اید بالاتفاق
زیرا چه آن منع است و بر او را بپوشد بعضی سر را پس مریض را از بوی بفرج در آن اعتبار
ریش سر نمودن است و ابو یوسف ریش اعتبار اکثر سر نمودن است چه اکثر سر در حکم کامل است و نیز
این جنس فرج ریش نموده کامل است بقیاک اجسام دیگر چون خلق و غور است و سر آن این است
که انتفاع گرفتن پوشیدن بعضی سر مقصود است چنانچه عادت بعضی مردمان است
که خلق نماید محرم ریش سر را یا ریش را یا زیاد از آن پس برودم لازم بی اید و از خلق
نماید کمتر از ریش را لازم بی اید بخود مقدمه و امام مالک ریش گفت است برودم لازم بی اید
بخلق کلی سر و شافعی ریش گفت است ریش بخلق نمودن بعضی سر یا بعضی ریش هم لازم
بی اید اگر چه قلیل باشد بنا بر قیاس آن بر بنا بر حرم و دلیل علمای ما این است که خلق
ریش سر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان بان عادت گرفته اند چون عباسی و قرطبی
و اکثرین به ششم پس خلق نمودن آن جایز است کامل نیست و خلق نمودن کمتر از آن جایز است قاصد
است بخلاف خویش نمودن ریش عضو حیاتی است مقصود است و خلق نمودن بعضی ریش در
بعضی دیار متداولست چون دیار عراق و زمین عرب است
ریش برودم لازم بی اید زیرا که آن عضو است که خلق آن مقصود است

نماید مجرم بر دو فعل زنی را پس بر او لازم می آید که زیر او خلق شود و احد از آن مخصوص است
 برای او و هم بدو و متولی را دست اندازد یعنی موی را از او بکشد که دست از خلق ببرد
 و اینست جهل صغیر است و در بیسوط جای خلق نهی بنفس است یعنی بر کندن موی مذکور
 و آن نسبت است و بداند که صاحبی را که گفته اند که اگر خلق نماید یکست حضور را پس بر او هم لازم است
 و از خلق نماید پس از آن عدد طعام لازم میشود و مراد صاحبی را که این حکم سینه و ساقی
 است و مانند آن و این جهت برای استعمال فروجه نمایند و بریاه چنین نسبت پس از خلق نماید
 علی این دو لازم خواهد شد نسبت کمال چنانست که اگر خلق نماید بعضی را عدد طعام لازم خواهد شد
 نسبت قصور چنانست که اگر بخشد بعضی شارب را پس لازم می آید بر طعام بجاویت
 عدل می آید این است از نظر نمایندگی مقدار یک جیره است و معلوم نمایند که آن سگ
 ایسی را پس چنانست پس همان نسبت واجب خواهد شد بر او طعام و این از آن مثل
 پس را باشد لازم خواهد شد بر او نسبت را که گویند و باید دانست که نسبت این سگ چنانست
 از شارب آن مقدار را که سگ ظاهر شود و خلق آن بجهت است از خلق
 نماید موضع جامت را پس بر او لازم می آید بر دو ای صغیر مرغ و صاحبی را که گفته اند که بر و صدقه
 لازم است بر او خلق شود است آن موضع را که برای جامت و آن مرغ نیست در حق مجرم
 پس مجرم را منع نخواهد شد چنانچه و سبک روا شده میشود بر او جامت و لیکن در آن منع میشود
 قدری از یک بدل است بر او صدقه لازم می آید و دلیل این صغیر مرغ این است که خلق آن مرغ
 مقصود است زیرا که جامت از صغیر است حاصل می شود بر خلق نمودن مرغ آن نیز در جامت

از این جهت که خود این عضو کامل باعتبار حمايت پس نسبت آن دم واجب خواهد شد
نیز هر گاه خلق کند سر مجرم و بر او با زور یا بغير از زور پس بر حالتی صدق لازم می آید و بر
مخلوقی دم در زدنش لازم می آید و نیز لازم می آید و بعد از آنکه خلق عفو باشد و اول آن مخلوق
باشد که مخلوق در حالت نوم باشد و بر او قاعده نزولت فرض می آید این است که نسبت به راه
دیگر که موافق فعلی خود و نوم باشد از راه است و نیز همانی بالنسبه که راه دوم مره
کنایه می شود و اما موافق حکم فعل پس آن باقی میماند و در صورت مذکور نسبت
متحقق شد و در حق مخلوق نام نسب و جوب دم که اعتدالت از راحت و رینت پس
واجب خواهد شد و مخلوقی دم و مختار نسبت در این دو چیز تا بعد از عفو را با صدقه در این نسبت
نسبت کنیم و یا به زور دارد و خلاف آن که مخطرات بعد از عفو خلق نسبت به اراضی
نسبت می آید و نسبت به آن نسبت به مذکور زیرا چه در صورت افت است و در صورت
اول آن نسبت به آن است و بعد از آن باید دانست که در صورت مذکور مخلوق بمکسر نسبت
را از حالتی زیرا چه دم لازم نشد و بر او دیگر نسبت را امید یافتند پس او مانند منور
است در صورت عفو این که اگر بکشد شخصی از کیسه کتبی بر او و بکشد آنرا و بعد از آن نسبت مذکور
مکسر نسبت به آن است و نسبت به آن نسبت به عفو لازم می آید بر شخص مذکور برای مالک که بکشد
و شخص مذکور آن را بمکسر از این است که نسبت به آن نسبت به عفو بمقابل و بکشد و آن حالتی
مذکور عفو باشد و مخلوق مذکور مجرم پس در صورت نسبت به مخلوق دم لازم می آید و باید در این
که بر حالتی عموم صدق لازم است و در صورتی که در صورت مذکور عفو باشد یا در مخلوق مذکور

حلق نموده با قصد غیر امری و شافعی بر لغت است که بر حلق هیچ چیز لازم نمی آید
از حد لغت است و صورتی که حلق کند محرم که حدش را عدیل شافعی بر این است که هر چه
بجز این لغت که معنی انتفاع و آن با فدی نیست بجنب حلق نمودن موی سر و غیر و دلیل
علائی ما این است که این را نیز نمیکنند از بدن انسان از حد این انشیا است که
در او هم منع است چنانچه حلق اما این است بجز در نباتات حرم نیست فرق میان
موی بدن خود و موی بدن غیر مگر این قدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال
جنایت است و از حلق نمودن موی بدن غیر از چند محرم از شافعی است
حلال چیزی را یا نباشد یا خضایی و پیرا باید که طعام و بد بفقیر بر قدری خواهد بنا کرد
نه کوشد که آن بجز در نباتات حرم است و از انتفاع من وجه خالی نیست چه از
این امر برسد بسبب حرکت بدن غیر اگر چه این ایذا کم است به نسبت ایذای حرکت بدن خود
پس در صورتی لازم خواهد شد بر او طعام از محرم یا خضایی برود و در بعضی
خود را بنزد بر او دم لازم می آید چه آن که در محظرات لازم است زیرا که در آن
دفع حرکت بدن است و دم از امری است که نمیکنند از بدن انسان پس اگر اشتراط همه
خضایی دست و پای را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست که اگر
بنزد همه یا خضایی را در یک مجلس پس در صورتی که لازم نمی آید زیرا چه
جایست نوع واحد است و اگر آن را بنزد در مجلس متعدد پس در صورتی که تیز نزد محرم
زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا که بنای قسم جایست بر تراخی است چنان که کفایت

کفاره روزه پس در صورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر در تنگدستی باشد یا خفا
یکدست تر باشد و در مجلس کفاره الی او نماید و بعد از آن بتراند یا خفای دست دیگر
را در مجلس دیگر پس در صورت دم متعدد لازم می آید بحسب آنکه جایست اول مرتفع شود
بسیار و دادن کفاره پس تراخل نخواهند شد لهذا برای ترانیدن یا خفای دست دیگر کفاره
و دیگر لازم نخواهد شد و نزد شیخی رج در صورت مذکوره چهار دم واجب می شود اگر ترانید
یا خفای برود دست و پای زیاد در چهار مجلس یا بن طریقه یا خفای یکدست داد و یک مجلس
و یا خفای دست و پیر و در مجلس دیگر و همچنین یا خفای برود و پای را در دو مجلس زیرا چه
ترانیدن یا خفای دست و پیر یعنی عبادت غایب پس تراخل میان آن مقیدست با اتحاد
مجلس چنانچه در تلامذست ابتدای سجد و اگر ترانید یا خفای یکدست را یا یا خفای یکدست
را پس در یک دم لازم می آید بحسب قائم نمودن ریح و در مقام کل چنانچه ریح سه مقام حلی تمام
سرتست و اگر ترانید کمتر از پنج نافع است پس بر او عبادت یا خفای یکدست لازم می آید و این در مورد
مذکورست و در فروع گفتند که اگر ترانیدن را نافع دم لازم می آید و این قولی از اولی است
و در مقام بیرون ترانیدن یا خفای یکدست دم لازم نیست و نه نافع اکثرست و اگر در حکم
کل است و وجه آن در قدوری مذکورست این است که یا خفای یکدست اقل چیزی است که
ترانیدن آن دم لازم می آید و آن را قیام مقام کل نموده شد پس نافع که اکثر یا خفای
یکدست است قیام مقام کل گردانیده خواهد شد و این هم در یکدست سببی شل و اگر ترانید پنج
یا نافع شقوق را از برود دست و پیر و پای پس بر او صدقه لازم می آید نزد شیخی ریح و در مجلس

و در میان اینها و سبب است و آنچه نمودن که بخواهد از این مختص هم است با اتفاق بر این
 از مختص بر این است و آنچه نمودن آن در هیچ عبادت نیست مگر در میان جامی یا در میان
 جامی و آنچه نمودن که در مختص نیست بر این است و آنچه نمودن که در مختص است جامی
 هم نیست و اگر اختیار نماید شش مسکن را به جام کند و در این صورت با بر این
 مسکن را به در وقت طعام خوردن و این نزد الی یوسف است و بنا بر قیاس آن بر کفایت همین
 و نزد محمد بن ابی انان طعام خوردن و بر این است زیرا چه مدقه نمودن عبادت است از این که
 مختلف آن نماید مسکن و در صورت مذکور مدقه نمودن واجب است بنا بر تفسیر در این باب
 است و لب طعام خوردن مدقه نمودن تحقق نمی شود چه تمسک یافته نمی شود و الله اعلم

محرم اگر شکر شکر است نگاه کند لبوی فیج زن خود و لب لب انزال شود و بر این در صورت بر او واجب
 لازم نمی آید زیرا چه حرام نیست در حق او که جماع و ان بافته نشود در صورت مذکور لب چنان
 شد که چنان نماید صورت جماع را و لب لب ان انزال شود محرم از لب لب کرد بر روی زن
 یکس نماید ان را شکر لب بر او دم لازم می آید و در جماع صغیر مذکور است که از لب لب زن
 شکر است و انزال کند لب بر او دم لازم می آید و در مسوط مذکور است و بر او دم لازم می آید ان
 نبود باشد یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند و در غیر فیج و از شافعی بر مرد است که
 در جماع این صورتها احوال او باشد و اگر در این صورتها این احوال روزه فاسد بکند و شرط
 انزال و دلیل علای این است که در این مختص است جماع و از احوال مذکور جماع مقصود نیست

از آبی خنجره رح به سبب نماند نمودن در درج فاسد بخود چو منجی جمیع در تصور است و امر است
که اگر کسی از آبی خنجره رح در صورت دور و اینست و باید دانست که در حالت فضا نمودن
جمع فاسد در اینست بر محرم دیگر در مفارقت نماید از زنده بادی جمیع بخود بود در آن
اولی و این نزد علمای با است و تمام فاسد رح گفت است که بر او واجب است که در اینست
نماید از زان بخود از وقت بیرون شوند از خانه خود تا برای وقت نمودن جمع فاسد و در
رح گفت است که مفارقت نماید از خود در وقت این احوال نماید و شایع رح گفت است که مفارقت
بر آنها واجب است و قید نمایند تا در آن با هم جمیع بخود بود و دلیل شایع رح را این
است که اینها در وقت که خواهند رسید بمکان خود را بداند اینها را احاطه داشته و این
نمودن اینها را باعث اینجاست که هر وقت خواهد شد و باز جمیع بخود بود و با علمای
با اینست که منشای اجتماع مایل اینها که جمیع موجود است بر پیش از هر مفارقت نمودن
معنی ندارد چو درین مقام جمیع مایل است و همچنین مفارقت نمودن بعد از اتمام هر معنی ندارد
زیرا جمیع اینها یاد خواهند کرد و مفارقت شدید را در دفع شدت آنها را سبب شدت اندک
باعث زمانه از آنها از وندامت خواهند شد پس واجب گردیدن مفارقت مایل اینها
نیز است که جمیع کند بعد از توقف بر فایده جمیع او فاسد بخود نمود و واجب شود
بر او که فریاد نماید بدین روشنی رح گفت است که اگر جمیع نماید محرم پیش از بی خود
فاسد شود و دلیل علمای ما اینست که پیغمبر فرمود است که هر که در وقت نماید بر فاسد شود
جمیع او تمام میشود و در صورت بدیدن فریاد نمودن بدین واجب نیست بلکه نیست

این عباسی گفت است اگر جماع کند خرم پیش از وفات بوفات فاسد شود چه او بر اودم
 لازم بیاید و اگر جماع کند بعد از وفات بوفات پس چه او تمام میشود و بر او واجب است
 و فرمایند شاید بگویند که جماعت نمودن از اعلیٰ انواع است پس فاسد است و این نیز
 باید در سند بیاورد محرم اگر جماع نماید بعد از حلی پس بر او لازم بیاید که فرمایند باید بگوید
 از اجماع بنور اودم و از حلی بنور اودم باز میماند پس اگر چه بانی نیست در حلی بنور
 و بعد از وفات و مانند آن پس جماعت نمودن بعد از حلی حیثیت خفیف است بعد از این
 فرمایند نمودن کوفت کافی است مگر احوال نمودن برای عمره اگر جماع کند پیش
 از آن چهار شرط طواف نماید عمره او فاسد میگردد و باید که او نعلی تمام نماید افعال عمره سلو
 نصا نماید آن را و بر اودم لازم بیاید این فرمایند نمودن کوفت و اگر او جماعت کند بعد از چهار
 شرط طواف یا زیاده از آن عمره او فاسد نمیشود و در صورتی که فرمایند نمودن کوفت بر او
 لازم بیاید و شافعی گفت است که در هر دو صورت عمره او فاسد میشود و بر او فرمایند نمودن
 بدنه لازم بیاید بنا بر قبایس آن برج چه عمره بنور اودم است مانع و دلیل علمای ما این است که
 عمره نیست پس رتبه او از حج کمتر است لذا در هر دو صورت فرمایند نمودن کوفت واجب است
 که حج در صورتی که بعد از وفات جماعت نماید فرمایند نمودن بدنه واجب است تا تفاوت
 رتبه میان حج و عمره ظاهر گردد مگر جماعت کند بفراموشی پس او مانند آن است که عمدتاً جماعت کند در
 حق فساد احوال و عدم آن و شافعی گفت است که سبب جماعت نمودن بفراموشی چه فاسد نمیکرد
 همچنین اختلاف است در صورتیکه جماعت کند کسی زن خواهر یا جماعت کند زن را با کراهت شافعی

بفست است در جماع و در تصور است بسبب عوارض مذکور جناب است و افعیے شود و دلیل علمای بالایی

۱۔ ایسی کہ قلعہ و حصن کے بعد از اجرام باعتبار مجبہ استماع خاص ہے۔ و ابن سینا مقدم نمیشود

بسیب عوارض مذکور درج در مینوی روزی شست نیز اجماع است او را با عفت یادداشت

الحمد لله الذي جعلنا من خلائف نبي محمد وآله

ہوئے خلاف قدم مایوس براد موقوفہ لازم می آید و شافعی جہ لغتہ

طواف معقبه شریف است بجزیرہ راجہ یعنی علم در موزن است بطواف حاتمہ العبد بنین نماز است طواف بقدر وراثت

در قدر استغالی در طرافت بنام مباح کردن در زایب و فحشاء و طواف است چنانچه شرط نماز

است و دلیل علاجی این است خدا تعالی در قرآن مجید از زوایا لطافت کعبه تعبیر فرمود

طعام پسند پس ضرورتی آن فرض خواهد شد و بعد از آن باید دانست که بعضی لغتیه اند که ضرورتی آن

سنت واضح این است که واجب نیست از آب زلال که در جبر نقیصان لازم می آید عبارت

شکست از مدقه و وجبت، انکه حدیث اشعار و فقه صحیح باشد عمل مولی واجب است پس بان وجوب شد

خواهش شد و بعد از آن با بدو رفتند در طواف قدم زدیم از اینست که دست و پایی را که بپوشید و واجب نیست که در

چون در وقت غم و کسرت قلبی که طایفه سقانیان در آن واقع شدند پس برای جبر افعال خود

واجب خوانده شد دوم تا لتری رتبه ال از رتبه طواف بدست طار زد و در هر طواف زیارت

واجب است لبیب واجب و انبیل خدا بعالی و عین علم و طواف فعل است

زنا بے نماز کی ہے و فلو پس برا و قربانے بخودن کلا سفند از بی ایدر بر لہ طواف زیارت کی

ج ۱ کت و اول تربیله طهارت ناقص زوال را و این اتفاق شدیمت به نسبت نقصان که در حواس

و اتم میشود نسبت به سلبی در صورتی که نقصان بدین نحو خواهد شد در خلاف
بزیارت نماید که در حالت جنابت پس بر او زیارت نمودن بدین لازم می آید بجهت آنکه نفس خالص
از این عین در حق و حقیقت غلیظ تر است به نسبت سلبی واجب خواهد شد و بر نفسانی که زیارت
نمودن بدین اوقات همان حدت و جنابت ظاهر گردد و باید دانست که این لازم می آید و صورتیکه صحیح
اشتراک طواف نماید پس در وقت جنابت همان لازم می آید و در صورتیکه اکثر شروط طواف نماید
بله و ضرر یا در حالت جنابت زیرا که اکثر شیئی در حکم کل آن شیئی است و در صورتیکه در حالت حدت یا جنابت
طواف زیارت نموده باشد افضل این است که اعاده نماید از راه او میگرداند و باید دانست که پس اگر اعاده نماید
آن را واجب نمی شود بر او دم و در بعضی نسخ مبسوط می نویسند که بر او اعاده آن واجب نیست و این
است که در حدت حدت اعاده آن تخلف است و در صورت جنابت واجب است چه نسبت به حدت
نقصانی شد بدو اتم میشود نسبت به نقصان سلبی و اتم میشود و بعد از آن باید دانست که اعاده نماید
طواف می در صورتیکه طواف نموده بود و بر او دم واجب نمی شود اگر چه اعاده نماید آن را بعد از آنکه
ایام حرز بر او بعد از اعاده آن باقی می ماند و در حدت نقصان سلبی است و اگر اعاده نماید طواف می در
صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت پس اگر اعاده نماید آن را در ایام حرز و اتم نمی شود و
اگر اعاده آن کرد در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام حرز لازم می آید بر او دم نزدایی ضعیف
نسبت به خبر آن بنا بر آنچه معلوم شد است از سبب ایضا ضعیف و اگر در اجابت نماید بسوی خانه خود و حال آنکه او
طواف زیارت نموده بود در حالت جنابت و اگر بعد از آنکه میگرداند زیارت نقصان در صورتیکه
نسبت به سلبی انکار خواهد شد و در آن که میگرداند تا به برای تدارک آن نقصان واجب گردید بر ای نمود و اتم خواهد شد

اینند که سلب این نفعی را در آنچه که برای عود اجماع جدید نماید و در عود نمید و فرستند بر این پس این نفعی
نمید نماید و فرستند که این چیز نفعی را میسر و این نفعی را است که عود نماید و اگر اجماع نماید بر این
چنانچه خود و مالی از برای دفع طواف زیارت نموده بود پس از عود نماید و طواف زیارت عاده نماید
چنانچه است و اگر زیارت کند بر این قریب نموده و در جمیع این نفعی است زیرا که نفعی را میسر
است و در زیارت کند که نفعی را است از شریعت بر این نفعی را طواف زیارت است
ناید پس چرا خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بر برای احوال چه او زیارت از احوال شد است
در حق جمیع آن روز از طواف زیارت نماید بر طواف زیارت نماید بر وضو پس بر او صدقه
در جمیع آن روز از طواف زیارت نماید از رتبه طواف زیارت از رتبه طواف زیارت واجب
است و از این ضمیمه روح مرویست که در صورتی که قریب نموده و نفعی را میسر و واجب است و پس
پس از آنکه که صدقه واجب است این است و از طواف زیارت در حالت جنب است که پس بر او قریب
و نفعی را میسر لازم است و در صورتی که نفعی را میسر و واجب است و پس از آنکه که صدقه واجب است
از رتبه طواف زیارت پس اکتفا نموده شد و در صورتی که نفعی را میسر و واجب است
پس از آنکه که صدقه واجب است پس بر او قریب نموده و نفعی را میسر و واجب است
نفعی را اندک است پس این نفعی را مانند آن نفعی است که در طواف زیارت بر او واجب است و در صورتی
شود پس لازم خواهد شد قریب نموده و نفعی را میسر و واجب است و در صورتی که نفعی را میسر و واجب است
پس جابر است و بر او عود نمید و کوفتی فرستد تا بر آنچه مذکور شد که پس از این چیز نفعی را میسر
شود بر که ترک کند چهار تنوع از طواف زیارت اجماع او باقی بماند همیشه تا آن روز

[illegible]

برودنیکم لازم می آید زیرا چه در صورت اول طواف بعد از منقلب می شود پس طواف یک بار
 اعلی طواف بعد طواف زیارت تمیز و در برابر طواف بعد واجب است و اعاده طواف زیارت
 واجب نیست و در صورت بعد از وضو طواف زیارت نمودن باشد بلکه تحسین پس در صورت اول
 طواف بعد منقلب خواهد شد پس طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود طواف
 بعد از طواف زیارت زیرا چه در صورت اعاده طواف زیارت واجب نیست و در صورت
 رکوع طواف بعد منقلب شد پس طواف زیارت یعنی طواف بعد طواف زیارت کفایت لازم
 آید که طواف بعد از رکعت و طواف زیارت مؤخر و آنچه شد را بنام طواف پس از رکعت اول
 طواف بعد دوم واجب خواهد شد بالتلفاف و بسبب تأخیر طواف زیارت دوم لازم خواهد شد زیرا
 نه نزد حاجب رخ و بلی و انفس را برموده خواهد شد باینکه اعاده نماز طواف بعد را تا و امید در رکعت
 و بعد از آن جهت نمودن از نزدی خانه اگر کرده بشود و یا باینکه اعاده نماز طواف بعد را تا بنا بر آنچه
 مذکور شد رکوع طواف یعنی نماز برای عمره بغیر وضو بعد از آن حلال خود پس تا و امید در
 حالت رکعت که اعاده برود و یا در برابر طواف نقضی واقع شد پس صحبت و سه طواف است
 پس اگر اعاده نماید و اوج لازم می آید جهت رفع شدن نقض طواف و اگر پیش از اعاده انفس
 را صحبت نماید پس طواف صحیح و لازم می آید که در صورت اول و در صورت اول
 نمی شود و او را باینکه و نماز برابر چه حلال گشت پس بعد از آن که در طواف صحبت است
 است و مانع ادای رکن نیست و جهت سجده و اوج لازم نمی آید زیرا چه ادای سجده بعد از طواف
 صحیح است زیرا که بعد از اعاده نماز طواف است چه را بر اوج لازم نمی آید بنا بر و اوج صحیح

اگر کسی نماید میان صفا و مرده یعنی ترک کند آن را و هیچ خوفی بر او در لازم
 بیاید و هیچ او تمام میشود زیرا که بی خوفی میان صفا و مرده از جهت اجابت است
 نزد علمای بالین بسبب ترک آن لازم خواهد شد و فساد و ... که افاضه نماید از
 عرفانست پیش از امام پس بر او در لازم بیاید و شافعی و بصفت است که بر وجه لازم
 زیرا که رکن حج و قیام بوفات است مطلق نه امتداد اولی و در صورت مذکور ترک است
 است نه امتداد آن پس بسبب ترک آن حج لازم نخواهد شد و دلیل علمای بالین است
 که استاده مانند آن در عرفانست و دوام آن تا بفریب آفتاب واجب است چه چشم
 رموز است که افاضه نماید از عرفانست بعد از غروب آفتاب پس بسبب آنکه دوم لازم
 و اینست بخلاف آنکه اگر امام و قیام بوفات نماید در وقت شب و استاده مانند آن
 در وقت شب چه در بنحیست اگر کسی پیش از امام افاضه نماید بر او حج لازم نیست
 زیرا که دوام و قیام آن واجب است بر کسی که در وقت بوفات نماید در روز و در شب
 و در صورت مذکور اگر آن کسی بعد از افاضه عود نماید بوفات بعد از غروب آفتاب
 ساقط نمیشود و باید واجب شدست بر او بسبب آنکه نموده پیش از غروب
 آفتاب و این بنا بر ظاهر روایت است و در آن این است که واجب مذکور ترک شدست
 بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک آن نمیشود و اگر عود نماید بر آن
 بوفات قبل از غروب آفتاب پس در بنحیست اختلاف است و در سقوط دوم مذکور
 بر کوفت بمزول نماید و ترک کند آن را پس بر او در لازم بیاید زیرا که خوفی ندارد

از واجب است که در هر روز یک بار در وقت صبح ایام المانع نباشد روز
خیرگی نماید پس بر او لازم است که این دعا را بخواند و بعد از آن ترک واجب یا قسمی نشود
و کافیست بکند برای ایام و بعد از آن برای هر روز تا ایام مجامع لازم نیست بخیراج
در میان جس و احد است و بخیر و حلقی است و حق مقدس واقع نشود و غیر وقت التا
کلیت و کم کافیست بکند و برای هر یک یک عمل لازم نیست چه حلقی جس و احد است
و باید در نسبت لازم است و می تحقیق نمی شود و کم و زب انساب در او ایام می زیرا چه
بر می جماعت نیست که در ایام مذکور که ان را ایام خر میگویند و اما بعد از ایام باقی است
اعاده می در ان عملی است پس ترک التا تحقیق نمی شود و بعد از گذشتن ایام مذکور و اگر
اعاده حال نماید در آخر ایام خر پس باید که بترتیب اعاده نماید یعنی اول می جره عقبه نماید
و بعد از ان می نماید جره را در مثل مسجد حنیف است و بعد از ان می نماید جره را که بعد از ان است
و همچنین سه بار نماید و در صورت نزد ابی حمزه را بر او لازم است که بعد از آن تا خیر نمودن
و نزد صاحبین مع لست تا خیر ان مع لدرم می آید و اگر ترک نماید پس می یک روز سه
پس بر او لازم است که بعد از آن برای یک روز شک تمام است و اگر ترک نماید پس می یکی
از جره های نعلنه را پس بر او صدقه لازم است که بعد از آن برای یک روز شک تمام است
و احد است پس در صورت مذکور که بعد از آن صدقه لازم است که بعد از آن تا خیر نمودن
ترک نماید و لازم است که بعد از آن برای یک روز شک تمام است و اگر ترک نماید پس می یکی
لازم است که بعد از آن برای یک روز شک تمام است و اگر ترک نماید پس می یکی

نصف سنگریزه اکثر المان و اکثر ترک کند یک سنگریزه بود و سنگریزه طایفه سنگریزه نالی
از صورت بیانی بر سنگریزه نصف است و مقدم بر نظر حکم نیست این بقدر نیست
بسیار که شکر نرسد پس در صورتی که قدر که نماید بر او چه مژده که در صورتی که
پس بحث دفع این نقضان مقدم کفایت میکند بلکه تاخیر تا چنان راتا ان زالی که
ایام بخیر گردد پس بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه و همچنین اگر مؤخر نماید طواف زیارت
از ایام مؤخر صابین را گفته اند درین مورد صورت صحیح لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن ری و در هر مورد یک کتب مؤخر را مقدم او را نماید بر آنست مقدم چنانچه صابین
قبل از ری یا مؤخر نماید قبل ری یا حلق نماید قبل از ری و دلیل صابین ری این است که
در بعضی رتبه فوریت میشود پس بدانکه آن میشود بسبب فضایی آن پس بعد از فضایی آن
چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابی حنیفه ری این است که این مورد ری گفت است که
بر مقدم نماید پس بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه
تاخیر نماید چیزی را از زمان آن که صابین است چون تاخیر نمودن احوام از میقات آن پس چنانچه
دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر نمودن چیزی از زمان آن که صابین است بلکه خلق نماید
در ایام مؤخر و غیره پس بر او دم لازم می آید و در هر که عمره نماید و بعد از آن از روم بیرون
رفته قصر نماید پس بر او دم لازم می آید نزد طرفین صحیح و ابو یوسف صحیح گفت است که بر وجه لازم می آید
و این قول ابی حنیفه صحیح در جمیع مواردی عمره کننده مذکور است و در حقیقت گفته اند که در وقت
و جمیع گفته اند که در حقیقت گفته اند که در وقت لازم است بالاتفاق زیرا چه است جاری است باسک گفت

[illegible]

[illegible]

جز از تشخیص راجح است که قیمت نموده شود و میانی که در آن که باشد
است یا در آنکه قریب است از آنکه فزونی می دهد و بر ویامان باشد پس باید که
قیمت آن را در عادل و بعد از آن محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد بان قیمت
قریب کند بی رافع کند آنرا از بان قیمت فریدن بی محلی باشد و اگر خواهد بان محرم
کند طعام را و بعضی نماید آن را با بطوریکه بر مکن از آن نصف صلح کند یا یک صلح از آن را و در
بهره و از خواهد روزی دارد و بطوریکه در آن خواهد آمد و محمد و شافعی و حنفی گفته اند که واجب است
مید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد پس در آن که گفتار که سفد واجب شود و در آن که گفتار
عنان واجب است این نیز غلام و در ریح اعنی موش و شتر جفوه واجب است این نیز غلام
چهار ماه و در غلام اعنی شتر مرغ بدنه واجب است و در گور فرما و واجب است نیز بر اجماع
خدا بیانی در قرآن مجید و فرمود است که پس جزای آن مثل آن جانور است که کشته پس
محرم آن را از جنس نعم اعنی چهار پایه و مثل صید مقتول از جانور چیز است که مشابه مقتول باشد
لصورت زیرا چه قیمت نعم اعنی چهار پایه که کشته نمی شود و صاحب رخص واجب کرده اند
نظیر را باعتبار خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم طعام را یا اسیر یا گور فرما یا در
غور کوش را چنانکه بیان کرده شد و همچنین پیغمبر صلعم فرمود است که ضعیف اعنی گفتار صید است و
و از آن که سفد واجب است و در صورتیکه نظیر آن باشد چنانکه در کبوتر و مانند آن پس
در صورت نزد محمد قیمت آن واجب است نبود و در کاه نزد محمد قیمت واجب شد پس قتل
در آن که در بی طعام مانند قول تشخیص راجح است و شافعی میگوید که در کبوتر که سفد واجب است

باینکه کلماتی است که با این لفظ و نحو با اعتبار خوردن آب و آواز چه بود و بعد از آنکه خورد
مانند گوشت و جلد و بریزد و همچنین آواز که بر زبان آید از گوشت و جلد و استخوان
و این است که مثل مطلق عبارت است از مثل خوردن و سخن و عمل کردن است که مثل
مطلق ممکن نیست بر یک حیوان مثل حیوان دیگر است که برود از یک جنس است که گوشت
مثل آن خواهد شد و در صورتیکه با خلقت نفس دیگر باشد در آن حال بر مثل مطلق ممکن نیست
نقل نموده خواهد شد در معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است در شرع
چنانچه در حقوق عباد با بجهت این که مثل معنوی مراد است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام
است یعنی در جمیع انواع جایز یا فتنه می شود و مثل باعتبار صورت حاصل است یعنی در جمیع انواع
جایز یا فتنه می شود و همچنین حدیث نه از قول پیغمبر است که در جمیع گوشت و جلد و استخوان
مراد است تعیین آن و بعد از آن باید دانست که در اختیار نمودن برای یا اطعام یا روزه اختلا
ف است برای وجهی که شخص روح میگویند که این اختیار مرفاعی است و در کدام از این سه چیز که
خواهد اختیار نماید و محدث وضع می کند آن را در اختیار هر حکمی را لغت و از حکم حکم نمایند
ببرای واجب می شود و نظیر سایر آنچه ذکر شد و اگر حکم نماید لطعام یا پیروزه یا غیر آن واجب خواهد شد
موانع قیاسی شخص روح و در این شخص روح است که تخمیر یعنی اختیار نمودن در چیزی مشروع
برای انسان در حق کسی که این چیز را داده است پس اختیار در این موارد خواهد شد چنانچه در
کفاره بین دو دلیل محذوف است ایضا که در قول اولی از برای قتل یا قتل من انتم حکم بر ذواب اول
حکم بر ذواب اول لفظ خواهد شد چنانچه در این است که اگر تخمیر است برای قتل یا قتل من انتم حکم بر ذواب اول

حکم است و بعد از آن در طعام و عیام بحرف برود و این لفظ اولی است پس بعد از
حکمی را خواند بعد از آن باید عیالی را پس نیست که لفظ کفار و معطوف بر جزا است نه لفظ
... که کفار و مرفوع است و بعد با منصوب و اوزان معطوف و معطوف علیهم
مختلف است پس در این قول ادعای او عدل و کفایت میا با مرفوع است پس در آنچه مذکور
بر اختیار و در معجز این نیست که رجوع بسوی هر دو حکم لازم است و در قیمت کردن چیزی که
تفاوت نیست و بعد از آن اختیار کسی راست که جزا برود و چه باشد
حکمی را باید که قیمت آن میوه یا لایحه در موضعیکه گشته است زیرا چه در قیمت آن گفتند
میشود و با اختیار تفاوت میان پس در آن موضع بر و بیایان می باشد که در آنجا فروخته می شود
بعد پس در ضرورت اعتبار نموده میشود و در یک تریک موضعیکه فروخته میشود فقها گفته اند
که برای قیمت نمودن آن میوه یک شخص عادل کافی است و اگر در اول باشند اولی است چه آن
اصول است و از آن مال غنای بعد از آن چه حق است در حقوق عباد و بقیه گفته اند که در اینجا دو کس معتبر
است بنا بر این امری که کرده می شود و در هر یک از این دو مورد چنین مذکور است
و طعام دادن مسکین در غیر مکرم نیز جایز است و طعام میگویند آنرا بنزد و غیره که جایز است
بنا بر قیاس آن بر هر چه است و در معصود از آن نمیگویند که نمی شود گفتن حرم و این معنی مشترک
است میان امری و طعام و عیالی میگویند که در هیچ کس از امری عبادت است غیر منقول یعنی خدمت
چنانکه بعضی است پس آن شخص خود بود و عیالی غرض از آن عیالی است و این امر است و اما
چند که پس آن عبادت منقول است در هر طایفه از زمان و مکان و همچنین در هر عیالی جایز است

نیز در این روز عادت است که در این روز راجع کند و در این روز مسکن است
طعام واجب او میشود پس باید قیمت آن برای بر قیمت طعام واجب باشد زیرا که در این روز
آن قائم مقام طعام نجس شود و در این روز خوردن آن با برکتی را با برکتی که در این روز
نفسه را ضربه جابر است زیرا که از مطلق اسم برکتی چنین معنی میشود و محمد و شافعی و غیره گفته اند که کفایت
میکند برای مال جابر و وجوب این بر این است که واجب کرد و اینده اند و در این شعبه شاق
نوعی معذور و در این شعبه شاق در این روز خوردن معذور جابر است بر وجه طعام اینچنین که در این روز راجع کند و مسکن
تقدیر نماید واجب است و اینست
بطعام نذر علمای ما زیرا که واجب نیست بر چیزی آن صید و شکار آن پس اختیار نموده خواهد شد
قیمت آن صید و بعد از آن بر وجه خریدند قیمت آن طعام را باید که تصدیق نماید آن را با بنظر
مسکن بر نصف صاع از کدم و باید صاع از خواج و جو بدو و جابر شیت که بر بر سی از مسکن
و کم از نصف صاع زیرا که طعام مذکور است در این باب جعل نموده میشود بر طعام مذکور است و شرح
نیز اختیار کند محرم مذکور روز را پس در صورتی که قیمت نموده میشود آن در این طعام
بعد از آن باید که بمغای نصف صاع از کدم با یک صاع از خواج و جو یک روز دارد زیرا که اندازه مذکور
قیمت آن صید بر وزن همان است پس اندازه نموده خواهد شد بطعام و اندازه نمودن روز بر وجه مذکور
یعنی اختیار نمودن یک روز مجموع نصف صاع از کدم و با یک صاع از خواج و جو معلوم است
در این شعبه و باید که در این روز در بعضی شیخ طایفه چنین است پس اگر بعد از اندازه نمودن
در این روز که در این شعبه صاع از کدم باقی ماند پس در صورتی که آن شخص تمایز است در این روز خواهد تصدیق

است پس گشتن آن رواست در محل و حرم غیر جزو آن پنج چیز است ^۱ سینه چنانچه از یاد و کلام
موش و کلب گزند و نیز فرمود است که محرم گشتن این پنج چیز جایز نیست و در بعضی کتب
ذکر کرک آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزند در بدن حدیث کرک است چنانچه
که گفته شود که کرک در پیه یک گزند است و مراد از غراب است که حیثیت خود را
فعلت میکند پس با طهارت تناول میسر در و رای خوردن این جانوران ابتدا میباید
آنسان و اما محقق آن را نمیکند پس آن مستثنی است چه آن را غراب میگویند و نه
ابتدا میکند باینکه آنسان و از آن حیضه و رویند و کلب گزند و غیر آن و کلب ای
و غیر این همه برابر است زیرا چه معتبر در آن جنس است و همچنین موش خانگی و موش وحشی و ای
همه برابر است و صب اینها کلب مار و یربوع از جمله پنج فواست که مستثنی است نسبت به آن
رود و ابتدا میکنند باینکه آنسان پس گشتن پشه و مور و کبک و کتک و کس جزو
لازم نمی آید چه این چیزها از جمله حدیث و هم از بدن آنسان متولد نیست و موزی است
باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور آن مورست که ابتدا برساند خواه سپاه باشد یا زرد
و اما موریکه ابتدا نمیرساند پس گشتن این مباح و روا نیست و لیکن اگر گشتن آن را محرم برای
آن لازم نمی آید زیرا چه از جمله حدیث و نه متولد از بدن است از محرم قتل
کنند پس لازم است مراد از حدیث حدیثی که خواهد بود که حدیثی که مستثنی است از محرم پس
متولد میشود از بزرگ بدن و در جام صغیر نمیکند است که بخوراند و لیکن را جنزی و این دلا
میکند بر آنکه قاتل شمشیر را کفایت میکند که بخوراند و لیکن چیزی را بسبیل راحت

[illegible]

دی یا افعی کشن است مدخل قرائن و یک سال از آن میگذرد بر او کف و اعتبار قرائن
بنا بر کمال بالادقت بکست هم را به یکدیگر بکنند که کف و اعتبار قرائن

اکیان را از برای این چیزها بر جمله میزنند و اینها در وقت ورم نمیکند ازان سال
براد از بطن آنست که در میانها و حوضاتی باشد زیرا که ال باطل خلقت در وقت قیام دارد

محمم از دفع آن کبوتر مسرولی را اعدا کبوتر بای میوزن و الیس بر او برای ال لازم به اعتبار ال
مسووح مکرر بر او هیچ لازم نیاید زیرا که کبوتر نه نور از این سال و حشت نه از او در خلقت

به نواد بسبب بر او خود جاز ال بطن حرکت است در وقت پر و از و زودی پرواز نمیکند
مکوبند که کبوتر باعتبار اصل خلقت خود ازان سال و حشت میدارد و مکرر بسبب پرواز

و اگر چه بطن حرکت باشد در وقت پرواز و در خلقت ازان سال و انش کف و اعتبار قرائن

ما دفع است پس این معتبر نیست محمم اگر قتل کند آهوی را که مانوس است باین سال مثل

بغذ بر او برای ال لازم به ایست زیرا که اصل حیدر بسبب مانوس شدن ال با ان سال

لی شوره نمیشود و بنا بر شتر که ابل است در اصل خلقت اگر م نماید ازان سال و حشت مکرر و صید

شوره نمیشود در حق محمم محمم از دفع کذب بدی را پس ال نافع بر او است و اعتبار قرائن

بنا بر حق کف است در حال است و به کذب کند انرا محمم برای بنویزد بر او محمم و در صورت کف

فل میکند برای غیر ال و منتقل و منسوب به کبوتری ال غیر ذمیان شوره نمیشود که ان غیر

بج کرد است و دلیل اسلامی ما این است که در حق کربن شوره است و در حق کربن غیر شوره

در امان است پس در حق کربن او در حق نیست و در حق کربن او در حق نیست و در حق کربن او

شرح این است که قیام منظم کردن خول از گوشت است برای آسانی اهل
 خانه که اولیای محرم ذبح کنند و از قریب مطلقاً نه بر آید و از گوشت جدا شود خوردن آن
 حلال است بخت اگر ذبح مسلم غیر محرم تمام مقام جدا کردن خول و بجه از گوشت آن است و از
 ذبح محرم خوردن آن حلال است هر چه خول بر آید و از گوشت جدا شود بخت اند ذبح او شرعاً حرام
 مقام جدا کردن خول از گوشت و بجه نیست پس اگر ذبح شرعاً که تمام مقام جدا کردن خول از گوشت
 است منعدم شود پس سبب محرم بودن ذبح جدا کردن خول از گوشت منعدم خواهد شد پس بجه محرم
 نخواهد شد مگر بجه محرم پس از محرم و بجه خود چیزی را لازم نیست آید بر او نیست آن چیز نزد
 اهل جنس شرع و صاحب شرع گفته اند بر او نیست خوردن آن هیچ لازم نیست آید و اگر خورد و از
 محرم دیگر پس بر وجه لازم نیست آید بالا تقدیر و دلیل صاحب شرع این است که بجه مذکور در آیه نیست پس
 لازم نیست سبب خوردن آن که استغفار چنانچه لازم نیست آید بر محرم دیگر سبب خوردن آن که
 استغفار و دلیل اهل جنس شرع این است در مقام اعتبار این است که ذبح از مخطوبات احوال
 است زیرا که اهل ذبح سبب احوال ذبح کنند آن از علت بیرون شدن و سبب احوال است
 ذبح کردن در محرم باقی نماند است بر حمت خوردن آن سبب این است که سبب و خلاف
 سبب احوال ذبح کنند و از مخطوبات احوال او گشته است و درگاه جنسی مشرب بر محرم مذکور است
 خوردن چیزی از آن جزای آن لازم خواهد آمد بر خلاف محرم دیگر که خوردن آن از مخطوبات
 احوال است
 ذبح غیر محرم ذبح کردن است از احوال بشر یک دلائل که در باشد بر آن محرم و نه اگر چه

این جمله را بعد از خواندن این مجید و امام الهی است گفت است بعد از آن جمله محرم را در صورتیکه
 سفایز شده باشد آن را حلال برای محرم زیرا که بعد از آن محرم است که بکسیست محرم را در صورتیکه
 نوشتن حیدر و طبع محرم را نکرده باشد آن را در صورتیکه نکرده باشد آن را کس برای محرم و حلال
 سلام داد این پس که آنجا سبب از این دویم نکرده و در آنجا است نوشتن حیدر در حق محرم را در صورتیکه
 به محرم نیک است در آن و خواست از ویل امام مالک است این است که در حدیثیکه دلیل آورده
 اند آن را امام مالک است این است لام تعلیل مذکور است پس بر او از آن این است که عین حیدر را
 بدید و بر آن محرم را نوشتن آن را با برادر از آن این است که میکرده شود و با او و بعد از آن
 بدانکه آنچه مذکور شد و حذر و آن نوشتن حیدر مذکور محرم را با آن است بل نیز یک دلالت نکرده باشد
 بر آن پس آن صریح دلالت میکند بر دلالت بر آن محرم پس او را خوردن کونست آن
 حرام است و ثقیل الفقه اندر در آن دو روایت است بنا بر یک روایت حرام است و بر او خوردن
 نوشتن آن حیدر و صورتیکه دلالت کرده باشد بر آن در حدیث حدیث ابو قتاده و غیره
 غنی است و سابق مذکور شد در باب احرام از آن که حیدر محرم را حلال پس از ولادت
 به آید که قیمت از آن صدق نماید بقدر از برای حیدر محرم است حق امنی است بسبب حرم چه به محرم در
 حدیثیکه در آن است و موهبت که مکرر از این حیدر محرم را و پوزنه در حق او ثابت نمیکند زیرا که
 نزد قیمت آن و مخفی بر حلال مذکور بطریق تاوان است بطریق کفار پس مانند تاوان مال
 شد و سر آن این است که آن قیمت واجب شود بسبب تعزیت وصف این در محل
 و آنچه بر محرم واجب شود آن بطریق کفار و برای فعل او است و بر او حرم است آن با عین

بجای آنکه در حکم است و این احوال است و روزی که در این احوال است
نموده تا اهل محال و در فروع گفت است که در صورت مذکور روزی که بزرگداشت میکنند
و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع

و واجب است بر او که بگذارد از حرم را آن صید و در وقت او باشد حقیقت شود و نقص
لجاء و در وقت صید مذکور بگذارد از حرم را آن صید و در وقت او باشد حقیقت شود و نقص
بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع

محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع
محال مذکور بنا بر این است که در فروع و در محال مذکور بنا بر این است که در فروع

پس لازم می آید که فرض آن نموده بسبب نامزدی آن مرد ملک خود را پس از آنکه در دست
الهی بگذارد و دلیل علمای نامکی این است که الحاق منافع احوال نمی شود و حال آنکه در غایت
سبب و دواجن یعنی کمترین و بزرگترین می بود و متغیر نیست که آنرا می کنند و می دانند
و همین عمل عادت جاری است و این یک جهت است و در دوم این است که واجب بر محرم ملک
توفیر نیست و در صورت مذکور فرض آن از جانب محرم یافته نمی شود بلکه آن جانور و بیگانه
مذکور محفوظ است بخانه یا بقفس و بر بست محرم و بر این بست که آن جانور در ملک وی است
و در آن مخالفت نیست چه اگر بگذارد آن را در محو و یا با این ملکیت او را آن باقی می ماند پس بقای
ملکیت اعتبار ندارد و بقیه گفته اند که اگر قفس آن جانور در ملک محرم باشد لازم است بر او
که بگذارد آنرا بطوریکه ضایع نکند و باین طور که بگذارد آنرا در خانه خود اگر بکیر محرم
حمید بر او بعد از آن احوال نماید و رشکد که آنرا از دست محرم مذکور پس آنرا خاص می آن میشود
نزد الی صفر و صاحب را گفته اند که خاص نمی شود زیرا که آنکس در صورت آن بیگانه
و نه عن المنکر نموده و این را محسوس گفته میشود و بر محسوس چیزی لازم نمی آید و دلیل الی ضعیف
این است که محرم مذکور ملک حمید نیست بسبب کفین آن در حالیکه او محال بود و این ملک
محترم است پس اقسام این ملک بسبب احوال آن شخص یا ایل نمی شود و برگاه چنین شد پس آن کسی
که سبب نباشد الی از دست محرم مذکور خاص آن خواهد بود که او تلفت کرد و ملک غیر را بگذارد
آنکه اگر بکیر محرم میدی را در خانه احوال می دهد و بصورت اگر بگذارد آن را که از دست او آن کسی
مقتضی آن نمی شود و لا تقاضی نمی آید و محرم ملک آن می باشد و محبت آنکه خواهد بود

[illegible]

[illegible]

بشرط ما یستلزم فی نفس ذلک ان لا یسأل او ردی بخلاف دست
 انسانی اگر از خود رو بدو درم در زینت که ملک کسی است پس در صورتی که تمام الزام
 لازم می آید برای حرمت دوم برای مالک بنا بر دو فرض لازم می آید اگر چه ملک
 در علم مدبر را محسوب می آید اگر چه ملک کسی است که در وقت غفلت از مال
 مایل و خدای آن لازم نیست به آن نافی نیست و اینست چرا بنیدل دو اسب درگاه
 درم و نه بریدل آن ملک را از او میگویند و این مورد طریقی است و باید در نفس گفت
 در چرا بنیدل دو اسب درگاه دوم یک است زیرا در آن مورد است حاجت نیست بنیدل
 طاعتی دو اسب برای تنجید است و دلیل طریقی است که در اینست که در وقت ضرورت
 که بریدل بیشتر یعنی بلند تر باشد بریدل است و جواب از دلیل اولی اینست
 که بر داشتی که برانی علف و اسب از محل ملک است پس در چرا بنیدل آن درگاه دوم ضرورت
 نیست بخلاف از چه زول خدا معلوم است که اینست بنیدل است پس جایز است بریدل آن دوم را
 این بخلاف کلمات یعنی سار و خجالی از جمله بنات نیست در صورتی که
 حکایت مذکور بر فرد یکدم لازم می آید پس در این مورد دوم لازم می آید یکی بحسب حج و دیگر
 بحسب عمره و شافعی رح گفت است که در مورد شای مذکور در قارن نیز یک دم لازم می آید بنا بر
 آنکه قارن از محرم است تا احوال و بعد از آن نافی حج و زرع کلامی با او محرم است بدو احوال پس بر او
 دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از میقات بدون احوال حج و عمره یعنی احوال بی احوال
 در مورد از میقات پس در صورتی که بر او یک دم لازم می آید زیرا که واجب نیست بر او در میقات

الحرام واحد و غیره یک اعرام هم ضروریست پس لازم می آید تا غیر واجب و غیره را در این باب
 تأیید و احوال لازم می آید که برای فراموشی و درین لغت و فقه و غیره است. **باب اول** در بیان
 دو قسم از جنس عیوب پس عیوب را از حیث انشاء لازم می آید برای کاملی و یا جزا و عیوب و عیوب است غایتی
 از آنست که در فقه و در این باب لازم می آید که برای تمیز و بسبب تعدد و جاست. **باب دوم** در بیان
 بشوئند و محصل و کثرتی عیوب پس برای دو جزای واحد لازم می آید زیرا که جزا در صورتی که
 محل ضایع است بمقابل فایست و محل در غیرت و بعد است پس برای واحد بودن این اقسام
 خواهد شد چنانچه اگر دو کشتن قتل نماید کسی را بخواهد و او می شود برای دو کشتن و بعد می رود
 و بعد این از آنجا که علیحدگی لازم می آید اگر عیوب محمول بر یک یا بر یک کس باشد اینها پس
 درین بر دو صورت **باب اول** است زیرا که محمول اگر عید را زنده ببرد پس این فرض آن است و اگر ببرد
 آن را بعد از کشتن این پس در صورت فروختن آن فروختن مرد است چه میگوید که بکشید و این را محمول را در
 است پس بر طریقی این چنین است که هر که بیرون کند آموئی را از حرم و بعد از آن جزا بر آن
 او بخواهد را و بعد از آن را و بعد از آن ای این پس بر او جزای هر واحد از آن لازم می آید زیرا که محمول بعد
 از اخراج آن حرم است یعنی این است که بعد از اخرج کردن و این است و این است و این است و این است
 صفت شرعی است پس برایت خواهد کرد پس اولی و بعد از آن که در این باب است که این است از او و بعد از آن
 آن جزای علیحدگی لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج آن جزای آن او نماید اخراج کننده و بعد از آن که
 بتواید آن امور پس در صورتی که لازم نمی آید بر او جزای بجه آن زیرا که او نمیکند بعد از ادای جزای آن
 منتهی این بانی نمی ماند بعد از این شکام روان باین آن که حرم است بر او و این نیست زیرا که این

که بزرگ الکرام است بجز این نیست و در صورت ادای جزای آن نمودن پس بعد از آن
و یک لقمه خوراک باشد و الا علم

و در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات نیز احرام

نمی باشد و بعد از آن احرام نماید برای کسی اگر بازگشت نماید بسوی ذات عرف که میقات

اصل است و در اینجا تبیه بگوید پس ساقط میشود از دم که واجب میشود بر انسان است

تجاوز نمودن از میقات خود و اگر بعد از بازگشت نمودن او بذات عرف تبیه نلوه

تا آنکه مکروه اصل شود و طواف نماید برای عمره پس بر او دم لازم آید و این نزد ای میقات

است و حاجی در کفّه اندک اگر لایحه مذکور بعد از احرام نمودن از بستان مذکور بازگشت نماید

بذات عرف و حالیکه محرم است پس باید دم بخورد تبیه بگوید بعد از رسیدن بذات

عرف یا نگوید و ذریع کفّه است که دم بر او لازم است حوله بعد از رسیدن بذات عرف

تبیه بگوید یا نگوید زیرا چه جایزه او بر نفس بخورد و بسبب خود نمودن او بذات عرف

چنانچه اگر افاضه نماید از عرف تا پیش از ایام و بعد از آن عود نماید بوقت بعد از غروب

اقامه پس بسبب خود نمودن او واجب است او تلف نمیدارد بجهنم در جهنم و دلیل علمانی ما

دین نیست که کوفه از میقات تجاوز نموده بود بغير احرام پس او ترس نموده بود احرام را از میقات

و بعد از آن تدارک آن نمود در وقت آن چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره

مهر وقت آن است پس ساقط خواهد شد و یک لقمه تجاوز نمودن از میقات بدون احرام

انقباض زیر ابرو او تکرار می شود و در وقت آن بخار از چشم بیرون می آید
 و اگر تکرار می شود در صورت مذکور نزد حاجی بنی ساجد حاصل می شود و نباید غرض
 از آن مذکور باشد عرق در حالت احرام چه در پیش حکام حق میقات است از وضو است
 حاجی در صورتیکه محالست احرام بگذرد از میقات است و باید که سبک است و نزد حاجی بنی ساجد
 تدارک آن حاصل می شود و بسبب عود آن از وضو است عرق در محالست احرام بشرطیکه تکرار مذکور
 در ذات عرق زیر ابرو نمی باشد در احرام این است که از خانه خود احرام کند و زنگاه بطریق محبت
 جایز داشته باشد تا آن تا میقات پس از آنکه تکرار می کند و تکرار می کند و تکرار می کند
 باجماع طوری بعد از رسیدن به ذات عرق تجدید تکرار نماید و همچنین اختلاف است در وضو و احرام
 حج نماید که تکرار بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از آن تا گذشتن از میقات میقات است که در
 عرق است بطوریکه در صورت عمره تا گذشتن نموده بود و اگر کوفته مذکور بود و تکرار می شود و تکرار می شود
 بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام حجر السود پس در صورت دوم از وضو باقی می ماند
 بالاتفاق و اگر عود کند از ایستادن مذکور بسوی ذات عرق پیش از احرام پس در صورت دوم
 ساقط می شود بالاتفاق و اینجه که تکرار شد وقتی که کوفته مذکور را از راه حج یا عمره بنشیند و تکرار
 داخل شود در ایستادن بنی عامر بر ابرو حاجی پس می رسد ویرا که داخل شود در تکرار احرام و در صورت
 دیگر اگر بعد از رسیدن به ایستادن مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او ایستادن مذکور است و او
 و حاجی ایستادن برد و برابر اند زیر ابرو ایستادن مذکور و حاجی تنظیم نیست پس بسبب قصد حاجی
 ایستادن مذکور احرام واجب نیست و برگاه داخل شد در آن و داخل شد با ایستادن ایستادن

[illegible]

ابتداء تا سیصد و پنجاه و پنج سال و بعد از این تمام داخل شدن بکبریا و احوال برای آن
در این سیصد و پنجاه و پنج سال ادا نمی شود که با این طور که با حرام مستقل داخل شود و در کبریا
اگر کند کسی باینکه اختلاف فرام نمورد و ماه رمضان درین سال پس اختلاف نکند و اول ماه
روزه رمضان مذکور و برای آن اختلاف روز و عهده و برای روزه رمضان در کمال نیست و در
رمضان مذکور اختلاف نماید پس بعد از آن واجب می شود بر او که اختلاف نماید و ماه دیگر برای
رمضان بروزه مستقل و اگر دو سال آینده در ماه رمضان آن اختلاف ادا نماید و روزه رمضان
مذکور صحیح می شود هر که بعد از گذشتن از میقات احوال عمره نماید و بعد از آن عمره مذکور و باقی
نشد باید که احوال آن عمره اتمام کند و بعد از آن راقعانه زیر احوال لازم می شود پس احوال
شد فارسی و حج را بعد از احوال و در صورت بر او واجب می شود و پس تجاوز نمودن او از
میقات بدون احوال زیرا که بر او قضای آن حج و عمره لازم است پس در وقت قضا احوال از میقات
خواهد رد و بسبب این جانیست مجاوزت نمودن از میقات بغیر احوال مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احوال نمودن از میقات در قضای آن حج و عمره می میقات و فوت می شد پس نیز قضا خواهد شد
و برگاه قضای آن خواهد شد پس سوائی آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاسی قول در فرج دم
مذکور از ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است در حق کسی که حج او فوت شود و ایام حج باقی ماند
غیر احوال تجاوز نماید از میقات و در حق کسی که تجاوز نماید از میقات بغیر احوال و بعد از آن احوال
و بخیر و بعد از آن حج را فاسد گرداند این در صورتی که نزدیک فرج دم مجاوزت از میقات
غیر احوال برو لازم می آید و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمیشود و نزد علای ماسقط می شود

هر نوع این ضایع و اتیان میکند بر محظورات دیگر و در آن دید واجب شود لیسب نمودن
 آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده اند و لازم است که در آنجا بماند و بچشم سابق بر آن
 واجب شود لیسب نمودن از میقات بغیر احوام و عظامی اما بگوید که تکیاس آن بر محظورات
 معقول نیست زیرا که لیسب احوام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و عمره فی سبقت بر تکیاس
 نمودن پیشتر واجب است و تجاوز از میقات میگردد بحد فحش و محظورات دیگر و لیسب نمودن آن حج و
 عمره و قطع میکند در آن فرق واضح شد علی اگر خارج شود از حرم و بعد از آن اراده حج نماید و احوام
 کند و عمره نکند و در وقت بوفات نماید پس بر او لیسب است و لازم نیست لیسب بر احوام میقات احوام است
 و او از آن تجاوز نموده است بغیر احوام پس اگر عمره کند بسوی حرم و تکیاس بگوید یا بعد از آن احوام
 است بر وجهیکه ذکر شد در حق افاتی متمتع و تکبیر از فراغت از عمره خارج شود از حرم و
 احوام حج نماید و توقف بوفات کند پس بحد لازم می نماید بر او برگاه داخل شود و در آن احوام
 عمره را بجا آورده و بمنزله علی لذت و میقات علی حرم است و او بجا میبرد پس در میقات خود بغیر احوام
 پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر باز آید حرم پیش از آنکه وقف بر بوفات نماید و تکیاس بگوید در حرم
 پس بر وجهیکه ذکر شد در حق افاتی و در صورتی که تکیاس است بر وجهیکه ذکر شد در حق افاتی

والله اعلم

در بیان افات احوام بسوی احوام دیگر کی اگر احوام عمره نماید و یک شرط طواف است
 نماید برای آن و بعد از آن احوام حج نماید پس این منتهی است که در صورتی که تکیاس بگوید در حرم
 تکیاس که با فضل ترک کند حج را و بر روی دم واجب شود لیسب ترک نمودن حج و بر او لازم است که

و صورت مذکوره واجب بر عین مال است نه بر عین بدن و در وقتیکه این بر او دم و
 به کلمه واجب ترک نماز و عین مال است نه بر عین بدن و در وقتیکه این بر او دم و
 لازم است زیرا که عین مال واجب و عین بدن غیر مشروع است و ترک نماز اولی است
 آن اولی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است باینکه اعمال واجب و قضای آن آسان است
 جهت آنکه عمره موقت نیست بلکه عمره مخیر است و در وقتیکه است و اگر احوال عمره نماید علی و بعد
 از آن احوال و نماید آنکه از احوال عمره چیزی باطل آورده باشند پس باینکه باینکه باینکه باینکه
 در صورت اول مذکور شد بنا بر وجوب مذکور شد پس اگر کسی بعد از احوال چهار شرط طواف نماید و بعد
 از آن احوال و نماید پس در صورت لازم است و نیز اگر ترک نماز واجب و باطل است و نیز اگر
 اکثر اجزای طواف است و اکثرش غیر از کل است پس در صورت ترک نماز و بعد از آن
 ترک است و در صورتیکه فراموش نماید از عمره و دلیل این جمیع یکی این است که در صورت
 مذکور احوال عمره موکد شد پس سبب او نمودن غیر موکد است پس باینکه ترک نمودن موکد
 فردوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن ابطال عمل لازم می آید و در ترک
 نمودن حج ابطال عمل لازم می آید و چون غیر از آنکه در آن بازمانده از عمل است و باید دانست که
 بر او دم لازم می آید بر کدام روزه ترک نماید زیرا که احوال گشتن پیش از وقت آن سبب آنکه متعذر
 تمام نمودن احوال آن است و در حقیقت محض گشتن و بیک در صورت ترک نمودن عمره بر او قیامی
 عمره است فقط و در صورت ترک نمودن حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا که احوال
 گشتن حج فوت شود و بر آنکه حج محض و لازم می آید و اگر کسی مذکور ترک نماید حج یکی از حج

مگر آنکه اصل در حقیقت اینست که اولیای الهی و اولاد علیهم السلام و غیره را بطریق اولی
آن مخلوق بود و لیکن بجا آوردن حق و تعالی است و بعد از آنکه در دنیا بجا آورده شود
زیر اینست که حق تعالی بنا بر قاعده عملی مقرر است در موقع خود و در صورت بر او
و هم لازم می آید بسبب جمیع نمودن جمیع و کمال تعالی را به یاری و عمل محبت و کمال منعم
و باینکه آنست که این دم در حق تعالی جبر تعالی است و در حق تعالی برای ادای شکر
و در احوال جمیع نماید و بعد از آن در روز عید احوال جمیع دیگر نماید پس اگر بعد از احوال
دیگر خلق نموده باشد نسبت احوال اول واجب شود بر او جمیع چیز بر او لازم نمی آید و اگر
از احوال جمیع خلق نموده باشد نسبت احوال اول جمیع دیگر بر او واجب شود و در صورت اجتماع
دو احوال جمیع لازم می آید و آن بدست است پس اگر خلق نماید بعد از احوال دوم و هم بر او هم لازم می آید
بالاجماع زیرا که این خلق نمودن اگر چه ممکن است از یکبار یک احوال اول است و لیکن آن طبیعت
است و در حق احوال دوم زیرا که این خلق نسبت احوال دوم غیر وقت آن واقع نیست
و اگر خلق نکند تا آنکه جمیع نماید در سال و یکبار پس در صورت دوم لازم می آید تا وقتی که جمیع چیز
در صورت تاخیر کردست خلق را از وقت آن در حق احوال اول و بسبب تاخیر خلق در وقت
آن دوم لازم می آید تا زمانی که جمیع چیز و نزد صاحب جمیع در صورت جمیع چیز بر او لازم می آید
بنابر آنچه مذکور شد است در باب جنایت و جرم و گناه چنانچه پس تاخیر در سبب اولی
در خلق کردن بعد از احوال دوم و در آن آن بر او بر اینست و بنا بر این صاحب جمیع در حق نمودن
معمول احوال دوم شرط دوم است

[illegible]

بجای آنکه خلاف تقدم نموده باید برای مجلس التوبه و توبه را واجب می نماید
تقصا کند از انجام شرع در آن صحیح است و در صورتی که لازم می آید برای ترک عیوب
و ارفاق احوال عیوب و در روز عید یاد در توبه از ايام تشریق پس آن عذر لازم می شود
و اولی از این جمیع نمودن میان جمیع عیوب مشروط است و حق افتاقه و یکس لازم است و اگر ترک نماید این
عیوب را با عیوب دیگر است و ترک جمیع را پس عیوب مذکور باین افعال عیوب بر افعال جمیع لازم می آید و اگر
و در غیر عیوب نمودن در یک ايام مکروه است باینکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس لازم می آید
که ترک نماید این عیوب را پس ترک نماید از اول و دوم لازم می آید تا ترک نماید از اول و دوم واجب است و
که قضای آن تا بحیث آنکه جمیع نمودن میان جمیع عیوب و حتی او مشروط است و بعد از رد و
بیاورد و او را میخواند و بر چه از این است و آن این است که او در بین ايام نمودن
میباشد با دای باقی افعال جمیع ضروری است که او نیست خالص باشد برای باقی افعال عیوب جمیع
و بر و دوم لازم نیست عیوب که او جمیع نمودن جمیع عیوب را و احوال یاد باقی افعال جمیع و تقصا نموده
که این دم توبه برای جبر نقصان است زیرا جمیع نمودن میان جمیع عیوب بطور مذکور خلاف نیست
و بعضی گفته اند اگر کسی عیوب را با دای جمیع و بعد از آن احوال عیوب تا بر توبه نکند آن عیوب را تا بر توبه نکند
میشود و از طاعت عیوب است و بعضی گفته اند که ترک عیوب را بعد از آنکه عیوب را با دای جمیع نمودن از چیز مذکور نیست
تقصا نموده است و مشایخ طایفه باین فتوی داده اند
و بعضی گفته اند که عیوب را باید ترک کند از اول و دوم که جمیع او نیست میشود لازم است
و بعضی گفته اند که عیوب را باید ترک کند از اول و دوم که جمیع او نیست میشود لازم است
و بعضی گفته اند که عیوب را باید ترک کند از اول و دوم که جمیع او نیست میشود لازم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حج واجب و بطریق قضا برای محبت شروع دوران عمره واجب می شود بر او بجهت آنکه او اندک است

که حج او فریضه شده باشد بر بجز از عمره واجب نیست و قضا ای آن و بر آنکه احوال از عمره واجب

بجز و حلالی با و امام مالک و دیگران متفق بر آنستند که حج واجب بر او نیست و دلیل حلالی با این است

که حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و آنرا احوال عمره نموده بود و فقط و در این است در

عشرت احوال رائج حلال شد و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

نماز و مسجد که احوال رائج و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست و حج واجب بر او نیست

محل افوده باشد پس در صورتی که بخواهد خود را مستقیم یا غیر مستقیم از این محل خارج کند
باید در آن ملک اقامت داشته و از برای این مقصودی چنین نموده بود که استغنا از آن حاصل گشته و در آن
او را ایل کرده و در وقتیکه در آن ملک اقامت می نمود کوفه او را بی هیچ پس در صورتی که محل اقامت
مغیر از او ایل باشد و اگر افسار او را ایل کرد در وقتیکه در آن ایل می نمود که در آن ملک اقامت
باین طریق و عده گرفته باشد از برنده بی کوفه می کند از این بناج مخفی می شود پس در صورتی که
است و اگر اهل حلالی شود بنا بر آنست که در صورتی که در آنجا نیست که حلالی شود
پس موافق قبضه است زیرا که او در صورتی که در آنجا نیست بر اصل درج است پس از حلالی که در آن
از بدل و بی است و باید دانست که این تقسیم و تزیید که مذکور شد بنا بر قول صاحب راجع به آنست
در حق آنکه محض باشد اینچنین و چون در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست
که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست
بنا بر قول ابی حنیفه و در حق محض از عمره در آنست بالاتفاق چه در آنجا نیست که در آنجا نیست
نیست بر وجه بالاتفاق و باید دانست که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست
شود بر او که منوجه شود برای ادای چنانچه مالی او غایب خواهد شد زیرا که آنست که در آنجا نیست
درج خواهد کرد آن را به فایده چه مقصود از آن حاصل شود و در آنست که در آنجا نیست که در آنجا نیست
است و باید دانست که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست که در آنجا نیست
بنا بر غیر آن تا آن زمان که بی و پنج کرده شود از جانب او پس او در آنجا نیست که در آنجا نیست
شود پس او را نمودن عبادتیکه التزام می نموده بود پس بنا بر آنست که در آنجا نیست که در آنجا نیست

این وفا نموده است و عهد و انموده بود

و نه بعد از وفات بر نداشت

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

در این وفا نموده است و عهد و انموده بود

نحوه نشود و جانب قدرت است تا برکت دوم و بعد از آنست که هر دو از یک جهت و در یک جهت
از جانب غیر این است و این غیر نیست حاجت باشد تا آنکه در این جهت خود را برای یک
وقت پس وقت آن تا در جهت پس از آن نفس خود را در وقت حالت غیر متوجه
مست و در جهت پس از آنست و در وقت قدرت نیز بر وجه در این جهت
است و بعد از آن باید دانست که در جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست
واقع میشود و این جهت کند و در جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست
نمودن از جانب او و این جهت از جانب ال غیر واقع نمیشود و بر وجه
و در جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست
میشود و از جهت او کند و در جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست
زیر این دلالت میکند احادیث در این باب وارد شد است چون حدیث شریف
فرمود است ختمی که در این جهت از جانب بر خود و عزم کن از جانب او
کنند و پس باید از جانب بر واحد از این جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست
در صورت ال جهت واقع میشود از جانب ال جهت کند و از جانب ال جهت کند
از این امر آمده بود در آن شخص را با این جهت از جانب او فقط و بگذرد آن جهت را برای وی
غیر از آنکه شخص مذکور مخالفت آن نمود و ممکن نیست که آن جهت واقع شود از جانب ال جهت
فعلی جهت اولی نیست از دیگر جهت بالضرورت از جانب محور واقع خواهد شد و بعد از آن
خواهد آن شخص را بگذرد آن جهت را برای ال جهت پس از آنست که در جهت پس از آنست

[illegible]

[illegible]

کتابخانه عمومی

در کتب معتبره و اخبار معتبره نیست و بعد از آن محرم کرد و پس در آن

وہیں سے اصرار کے طور پر ان میں سے تینوں میں سے ایک کو قبول کر لیا اور باقی دو کو رد کر دیا۔

که این کشته اند و در هر صنف مذکور و هم مذکور این صنف مال نیست و او می شود زیر احوال اهل خدمت باشد

کما است فی خبر جمعی علی حدیث حسن از او ان مال بنیر عوفی الی چون نذر و لغاره دفعه کفنه اندازان و در

مستخرج من كتاب الامام ابو داود في فضائل الامم واولادهم واولاد الان واولاد بنو اسرائيل واولاد بني نوح واولاد بني آدم

فصل پنجم در بیان احوال و امور و عادات و رسوم
و مذهب و طریق و سبک و عیال و اقربا و احوال و امور و عادات و رسوم

[illegible][illegible]

الباقی بایم نمودن پیرم از تو و بود در خارج از تو و بود در خارج از تو

کرامت خود نماید و این در صورتیست او را من نفقه نمی شود بحسب اکثر باختیار او و فوراً

و اگر چه غایب بود از قلوب برفات حج و فاسک نمی شود و لکن از نفس و است اوضاع نفس نمی شود بر اثر

[illegible]

در این مورد اگر در هر یک از این موارد که در بالا ذکر شد
در هر یک از این موارد که در بالا ذکر شد

کتابخانه ملی ایران - تهران

برگرفته است که در این باره خود را حاکم و پسر واریانی او سرور محسوب کرده اند.

اور بعد ازاں یہ کام رسید ان شخص بخیر و مورد و مالیکہ بنی و کلا و در بر رسید

مجلس خفایا مال خرج منوره بود پس در صورت باید و حق و یزد سرور باید و در هیچ

الحقیقت در توجع او داده شود از غفلت ال میست بر توجی است و اینست که در مورد هر یک از اینها

آنکه اگر در صورتی که در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
بست که در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
از آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
ما را نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
چون در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
میر نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
مال نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
الی نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
از آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
مال نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
میر نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
صورت نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
نهایت نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
بنا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
مکان نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست
نهایت نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست

[illegible]

[illegible]

برای کفاره جنایت است و نیز محبت است که به پندم برگاه محو شده بود در حدیث
برای پند است و بدست نایب بعضی فرموده بود ویر که ترا و رفیقان ترا چندی
نخواست آن بنابر عود و دفع کردن بدی و بدی تمتع و قرآن جائز است که
روز عید اخی و در سهوا نذر است و دفع نمودن بدی نفس و پیش از روز عید نیز جائز است
توبه کردن آن در روز عید افضل است و نیز هیچ است بر آنچه معنی عبادت در بدی فعل
باقتدار است و آن بدی است و این معنی متفق بر خود بر اینست که در هر روز و هرگاه باز نذر
و این معنی پس جائز است دفع کردن آن در غیر روز عید و بین دفع کردن آن در ایام غیر افضل است
زیرا چه معنی عبادت در دفع کردن آن در ایام غیر است و دفع نمودن بدی تمتع و قرآن
جائز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید چنین تعبیر میشود و در ایام اولیای فرموده است
که بخورید از آن و بخورید فقیر را و بعد از آن ادا کنید گفت خود را و این معنی الطبع و این حدیث
و این تعبیر و ادای گفت مختص است بر روز عید و بدی تمتع و قرآن در گفت داخل است
و این حدیث اگر این روز و بدی است پس دفع کردن آن مختص بر روز عید خواهد شد
و این حدیث در دفع نمودن بدی های دیگر در وقت عید است و شاید معنی گفت که دفع نمودن
بدی های دیگر نیز جائز نیست مگر در روز عید یا در ایام آن بر بدی تمتع و قرآن زیرا که بدی
تمتع و قرآن از بدی غیر تفصل است بر دفع بدی تمتع و قرآن است که بدی های
و این حدیث مختص و قرآن برای کفاره جنایت است پس دفع کردن آن مختص بر روز عید خواهد شد
و این حدیث مختص برای هر تفصل پس تحمل الباقی است تا این حدیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیز با چرخ و زمرج غیر مسدود و نه غلغل روانه از بار و محسوس کند و برانکه و بعضی از این محسوسات
که در پستی را که هلال درو اندازد نیز را با جمیع کندان و او این دو لایحه می شود و در اصل
در اندک محسوسات و محسوسات خفیه می باشد و نیز که مقدم در آن مس یا بر سر یافته شود و در واقع
محقق می شود و در دل و لایحه که در برابر اول آن حاصل روانه از محسوسات خفیه
در اصل مری و از این نافع و بعد از آن می کشد و به اولی همین سبب در این علم و علم
تمام کند و در این سبب و سبب

